حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی

علیرضا جوادزاده

فهرست مطالب

مقدمهٔ معاونت پژوهش

حقیقت اصیل‌ترین، جاودانه‌ترین و زیباترین راز هستی و نیاز آدمی است که سلسلهٔ مؤمنان و عالمان صادق، چه جان‌ها که در راه آن نباخته و جاهلان و باطل‌پرستان چه توطئه‌ها و ترفندها که برای محو و مسخ آن نساخته‌اند. چه تلخْ‌واقعیتی است مظلومیت حقیقت و چه شیرینْ‌حقیقتی است این واقعیت که در مصاف همیشگی حق و باطل، حق سربلند و سرفراز است و باطل ازبین‌رفتنی و نگونسار. این والا و بالانشینیِ حقیقت، گذشته از سرشت حق، وام‌دار کوشش‌های خالصانه و پایان‌ناپذیر حقیقت‌جویانی است که در عرصهٔ نظر و عمل، کمر همت محکم بسته و از دام و دانهٔ دنیا رسته‌اند؛ و دراین‌میان نقش و تأثیر ادیان و پیامبران الهی، به‌ویژه اسلام و پیامبر اکرمﷺ و جانشینان برحق و گرامی اوﷺ برجسته‌ترین است.

دانشمندان نام‌آور شیعه، رسالت خطیر و بی‌نظیر خویش را بهره‌گیری از عقل و نقل، غوص در دریای معارف قرآن، برگرفتن گوهر ناب حقیقت از سیرهٔ آن پیشوایان، عرضهٔ آن به عالم بشری و دفاع جانانه در برابر هجوم ظلمت‌پرستان حقیقت‌گریز دانسته و در این راه دیده‌ها سوده و جان‌ها فرسوده‌اند. اکنون در عصر بحران معنویت، که دشمنان حقیقت و آدمیت هرلحظه با تولید و انتشارِ پرشمارِ آثار نوشتاری و دیداری و

به‌کارگیری انواع ابزارهای پیشرفتهٔ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، در عرصه‌های گوناگون برای سیطره بر جهان می‌کوشند، رسالت حقیقت‌خواهان و اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی، به‌ویژه عالمان دین، بس عظیم‌تر و سخت دشوارتر است.

در جهان تشیع، پژوهشگران حوزوی در علوم فلسفی و کلامی، تفسیری و حدیثی، فقهی و اصولی و نظایر آن کارنامهٔ درخشانی دارند و تأملات ایشان بر تارک پژوهش‌های اسلامی می‌درخشد. در زمینهٔ علوم طبیعی و تجربی و فناوری‌های جدید نیز پژوهشگران ما تلاش‌هایی چشمگیر کرده، گام‌هایی نویدبخش برداشته و به جایگاه درخور خویش در جهان نزدیک شده‌اند، و می‌کوشند تا با فعالیت‌های روزافزونشان مقام شایستهٔ خویش را در صحنهٔ علمی بین‌المللی بازیابند؛ ولی در قلمرو پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی، تلاش‌های دانشمندان این مرزوبوم آن‌گونه که شایستهٔ نظام اسلامی است، به بار ننشسته و آنان گاه به ترجمه و اقتباس نظریات دیگران بسنده کرده‌اند. در این زمینه کمتر می‌توان رد پای ابتکارات و به‌ویژه خلاقیت‌های برخاسته از مبانی اسلامی را یافت و تا رسیدن به منزلت مطلوب راهی طولانی و پرچالش در پیش است؛ ازاین‌روی، افزون بر استنباط، استخراج، تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و سازمان‌دهی معارف اسلامی، کاوش در مسائل علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه اسلامی و تبیین آنها از مهم‌ترین اهداف و اولویت‌های مؤسسات علمی، به‌ویژه مراکز پژوهشی حوزه‌های علمیه است.

مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینیؒ در پرتو تأییدات رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حمایت‌های بی‌دریغ خلف صالح وی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مد ظله العالی از آغازِ تأسیس براساس سیاست‌ها و اهداف ترسیم‌شده ازسوی حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی ـ دامت برکاته ـ به امر پژوهش‌های علمی و دینی اهتمام داشته و در مسیر برآوردن نیازهای فکری و دینی جامعه، به پژوهش‌های بنیادی، راهبردی و کاربردی پرداخته است. معاونت پژوهش مؤسسه برای تحقق این مهم، افزون بر برنامه‌ریزی و هدایت دانش‌پژوهان و پژوهشگران، در زمینهٔ نشر آثار محققان نیز کوشیده و بحمدالله تاکنون آثار ارزنده‌ای را درحد توان خود به جامعهٔ اسلامی تقدیم کرده است.

کتابِ پیش روی، پژوهشی است در قلمرو تاریخ و فقه سیاسی تشیع معاصر که با تلاش پژوهشگر ارجمند جناب آقای علیرضا جوادزاده نگارش یافته است. هدف اصلی نویسنده ارائهٔ دیدگاه یکی از علمای بزرگ شیعه دربارهٔ ولایت و حاکمیت سیاسی فقیهان است.

معاونت پژوهش از مؤلف محترم صمیمانه سپاسگزاری می‌کند و توفیق روزافزون ایشان را از خداوند متعالی خواستار است.

معاونت پژوهش

مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینیؒ

مقدمه

بررسی اندیشهٔ سیاسی آخونـد ملامحمـدکاظم خراسـانی از سـه جهـت اهمیت دارد: ۱. ایشان از فقیهان شاخص شیعه است و بی‌شک نـام وی، در مقام یکی از عالمان و فقیهان بزرگ، در تاریخ تشیع مانـدگار خواهـد شد. کتاب ایشان در علم اصول (*کفایة الاصول*) از حدود یک سده پـیش تاکنون، مهم‌ترین کتاب اصولی تلقی می‌شود و دیـدگاه‌هـای وی محـور دروس عالی در حوزه‌های علمیهٔ شـیعه اسـت؛ ۲. آخونـد خراسـانی در جایگاه یکی از مهم‌ترین مراجع تقلید، رهبری نهضتی را عهده‌دار شد که می‌توان آن را یکی از رخدادهای مهم تاریخ ایران و تاریخ تشیع دانسـت که تبعات بسیار و مهمی داشت؛ ۳. در یک دههٔ اخیر، دربـارهٔ اندیشـه و دیدگاه‌های سیاسی ایشان اهتمام زیادی شده است و برخـی نویسـندگان که به نظام‌های سیاسی دموکراتیک گرایش دارند، درپی جمع‌آوری آثار و دیدگاه‌های منتسب به ایشان و نشر آنها برآمده‌اند.[1]

۱. به‌عنوان مهم‌ترین موارد، ر.ک: محسن کدیور، ***سیاست‌نامهٔ خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی***؛ محسن دریابیگی (به‌کوشش)، ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی (مجموعه گفتار)***؛ داود فیرحی، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی» و محسن کدیور «اندیشهٔ سیاسی آخونـد خراسانی»، (هر دو مقالـه) در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی*** ←

حیات و اندیشهٔ آخوند از ابعـاد و زوایـای گونـاگون دارای اهمیـت است. آنچه در این نوشتار محور بحث قرار می‌گیرد، دیدگاه ایشان دربارهٔ مشروعیت حکومت در عصر غیبت، و به‌طور خاص، حاکمیـت سیاسـی فقیهان است. این مسئله، به‌ویژه با توجه به برخی نوشته‌هایی که در آنهـا دربارهٔ تفسیر و توضیح دیدگاه ایشـان، بـه‌اشـتباه قضـاوت شـده اسـت، اهمیت بیشتری می‌یابد.

در این نوشتار، ابتدا نگاهی گذرا به حیات و اندیشهٔ آخوند خراسانی خواهیم کرد؛ سپس به‌تفصیل دیـدگاه ایشـان را در بـاب ولایـت فقیـه و مشروعیت حکومت در عصر غیبت، بررسی خواهیم کرد.[1]

→ ***مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، به‌کوشش سـتاد بزرگداشـت یک‌صدمین سالگرد نهضت مشروطیت؛ ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، سال سوم، شمارهٔ ۵۸ (۲۰ مرداد ۱۳۸۷) (بخشی از این شماره به‌صورت ویژه‌نامه، به ارائهٔ مصاحبه، مقالـه و سخنرانی دربارهٔ آخوند خراسانی اختصاص داده شده است). دراین‌میان جالب اسـت که فردی چون دکتر سیدجواد طباطبایی نیز به میراث فکری‌ـ سیاسی آخوند خراسانی و حوزهٔ نجف در عصر مشروطه علاقه‌مند شـده اسـت؛ ر.ک: سـیدجـواد طباطبـایی، «مشروطه بدون عینک ایدئولوژی (چرا مفـاهیم در سـرزمین مـا دوام نمـی‌آورنـد؟)»، ***شهروند امروز***، شمارهٔ ۵۸، ص۱۲۰ـ۱۲۱.

۱. گفتنی است که قبلاً مقاله‌ای از نگارنده با همین عنوانی کـه بـرای نوشـتار حاضـر انتخاب شده است، در فصلنامهٔ ***حکومت اسلامی***، شمارهٔ ٥٦ انتشار یافت. متأسفانه این مقاله با اشکالات و نواقص متعدد و فاحش (بـر اثـر خلاصـه کـردن مطالـب توسـط دست‌اندرکاران مجله و نیز انجام ویراستاری) منتشر شد. نوشتار حاضر، تفصیل اصل آن مقاله است.

مروری بر حیات و اندیشه آخوند

۱. حیات علمی

آخوند ملامحمدکاظم خراسانی در زمان سلطنت محمدشاه قاجار، به سال ۱۲۵۵[1] در شهر مقدس مشهد به دنیا آمد. وی چهارمین و کوچک‌ترین پسر ملاحسین هراتی بود که در آن زمان در مشهد می‌زیست. ملاحسین که اهل علم بود و به کار تجارت ابریشم اشتغال داشت، پس از رفت‌وآمدهای مکرر میان هرات و مشهد مقدس، سرانجام مقیم مشهد شده بود.[2]

هفت تا یازده‌سالگی آخوند، با اغتشاش و قتل و غارت یک یاغی در شهر مشهد و قحطی ناشی از جنگ‌وگریزهای او سپری شد. آخوند تحصیل را از نوجوانی آغاز کرد، و چون توشهٔ علمی خود را در آن شهر برگرفت، در سال ۱۲۷۷ به قصد ادامهٔ تحصیل در شهر مقدس نجف، از زادگاه خود خارج شد.

بنا بر برخی گزارش‌ها، وقتی به سبزوار رسید، نتوانست بدون درنگی سه‌ماهه برای شاگردی در محضر حکیم زاهد، حاج‌ملاهادی سبزواری، آن شهر را ترک کند.[3] در تهران (شهری که ناصرالدین‌شاه قاجار، دومین

---

۱. همهٔ تاریخ‌ها مطابق هجری قمری ذکر می‌شود.

۲. دربارهٔ مادر آخوند، اطلاعاتی در دست نیست.

۳. این مطلب در برخی منابع، مانند ***اعیان الشیعه*** و ***احسن الودیعه*** ذکر نشده است.

دهه از حکومت خود را در آن سپری می‌کرد) سیزده ماه (و به نقل دیگر شش ماه) نزد ملاحسین خویی و میرزاابوالحسن جلوه به کسب دانش فلسفه و حکمت پرداخت، و سپس به‌سوی جوار بارگاه امیر مؤمنان ﷺ حرکت کرد و در آن منطقهٔ مقدس ساکن شد.

تحصیل آخوند در نجف (همانند بسیاری دیگر) با فقر و تهیدستی و درعین‌حال عشق و علاقه به فراگیری علوم دینی همراه بود.[1] آخوند از محضر فقیهانی چون شیخ‌مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱)، سیدعلی شوشتری (م ۱۲۸۳)، شیخ‌راضی نجفی (م ۱۲۹۰) و به‌ویژه میرزامحمدحسن شیرازی (م ۱۳۱۲) بهره‌مند شد. استعداد و تلاش علمی آخوند توانست او را در سال‌های پایانی قرن سیزدهم هجری، به یکی از استادان شاخص حوزهٔ نجف (به‌ویژه در علم اصول فقه) تبدیل کند و البته در این مسئله، عنایت مرجع بزرگ شیعه، میرزای شیرازی ـ که آن زمان در سامرا به سر می‌برد ـ بی‌تأثیر نبود.[2]

هزاران نفر از طلاب و فضلای حوزهٔ علمیهٔ نجف ـ که عده‌ای از آنها به مرتبهٔ اجتهاد نائل شده بودند ـ در محضر آخوند خراسانی به کسب مراحل عالی فقه و اصول پرداختند که بسیاری از آنها بعدها از عالمان

---

۱. در میان دوستان و هم‌مباحثه‌های آخوند در این دوره، از حاج‌آقارضا همدانی (م ۱۳۲۲) یاد شده است.

۲. مورخان دربارهٔ این مطلب که آیا پس از هجرت میرزای شیرازی به سامرا در سال ۱۲۹۱ق، آخوند خراسانی نیز برای مدتی بدانجا رفته است یا نه، اختلاف‌نظر دارند.

بزرگ حوزه‌های علمیهٔ شیعه و فقیهان صاحب‌نفوذ مناطق گوناگون ایران، عراق و لبنان شدند. اسامی برخی از آنها عبارت‌اند از: سیدابوالحسن اصفهانی، میرزامحمدحسین نایینی، سیدمحمدتقی خوانساری، شیخ‌محمدحسین کاشف‌الغطا، سیدمحمدحسین بروجردی، شیخ‌محمدحسین اصفهانی، حاج‌آقاحسین قمی، سیدصدرالدین صدر، آقا ضیاءالدین عراقی، سیدحسن مدرس، سیدعبدالحسین شرف‌الدین، سیدمحسن امین، شیخ‌محمدحسین آقابزرگ تهرانی، سیداحمد خوانساری، شیخ‌محمدعلی شاه‌آبادی و سیدابوالقاسم کاشانی.

آخوند آثار متعددی در زمینه‌های گوناگون، به‌ویژه فقه و اصول نوشت. مهم‌ترینِ آنها، *کفایة الاصول* است که از زمان نگارش آن تاکنون، در سطوح عالی حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و محور بحث‌های خارج اصول است. برخی آثار علمی دیگر ایشان ـ‌که البته تعدادی از آنها به پایان نرسیده‌ـ چنین ذکر شده است: *دُرَر الفوائد* (حاشیه بر *رسائل*)، *روح الحیاة فی تلخیص نجاة العباد* (رساله برای عمل مقلدان)، تعلیقه بر *أسفار* صدرالمتألهین، تعلیقه بر *منظومهٔ* ملاهادی سبزواری، حاشیه بر کتاب *مکاسب*، تکملهٔ کتاب *تبصره* و رساله‌هایی دربارهٔ وقف، عدالت، اجاره، قضاء و شهادات، مشتق و مانند اینها.[1]

---

۱. برای اطلاع تفصیلی از مشخصات و حیات علمی آخوند خراسانی، ر.ک: عبدالحسین مجیدکفایی، ***مرگی در نور***، ص۷ـ۱٤۰ و ۳۲٦ـ۳۳۰؛ آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۱۱ـ۱۲؛ محسن امین، ***اعیان الشیعه***، ج٦، ص۵ـ٦؛ محمد ←

در سال ۱۳۱۲ با وفات میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی، آخوند خراسانی در کنار برخی فقیهان مقیم نجف و سامرا[1] و نیز برخی فقیهان محلی در ایران[2] در جایگاه مرجعیت تقلید قرار گرفت. با گذشت زمان، بر نفوذ اجتماعی و گسترهٔ مرجعیت آخوند افزوده شد و در آستانهٔ نهضت مشروطه ـ‌که مدتی پیش از آن مرحومان ملامحمد شربیانی و شیخ‌محمدحسن مامقانی وفات یافته بودند‌ـ این نفوذ به میزان بالایی رسید؛ به‌گونه‌ای‌که می‌توان گسترهٔ تقلید از ایشان را در کنار میرزاحسین تهرانی و سیدمحمدکاظم یزدی، بالاتر از مراجع دیگر دانست.[3]

→ حرزالدین، ***معارف الرجال***، ج۲، ص۳۲۳ـ۳۲٤؛ محمدمهدی موسوی اصفهانی، ***احسن الودیعه فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه***، ج۱، ص۱۸۰ـ۱۸۷؛ محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، ***مکارم الآثار***، ج۵، ص۱۵۱۲ـ۱۵۱۳؛ محمدعلی مدرس تبریزی، ***ریحانة الادب***، ج۱، ص۱٤.

۱. ملامحمد شربیانی (م ۱۳۲۲)، شیخ‌محمدحسن مامقانی (م ۱۳۲۳)، میرزاحسین خلیلی تهرانی (م ۱۳۲٦)، شیخ‌عبدالله مازندرانی (م۱۳۳۰)، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی (م ۱۳۳۷)، سیداسماعیل صدر (م ۱۳۳۸)، میرزامحمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸) و برخی فقیهان عرب.

۲. همچون ملاقربانعلی زنجانی (م ۱۳۲۸)، آقانجفی اصفهانی (م ۱۳۳۲)، سیدعبدالحسین لاری (م ۱۳٤۲) و... .

۳. برای بررسی مقایسه‌ای میزان نفوذ و مرجعیت آخوند خراسانی با دیگر مراجع معاصر وی که در عتبات مقیم بودند، ر.ک: محمد حرزالدین، ***معارف الرجال***، ج۱، ص۲۷۷؛ آقابزرگ تهرانی، ***طبقات اعلام الشیعه، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر***، ج۲، ص۵۷۵ و ج۳، ص۹٦۳؛ محمدمهدی موسوی اصفهانی، ***احسن الودیعه***، ج۱، ص۱۸۲؛ ←

۲. حیات سیاسی

آخوند خراسانی، مشکلات سیاسی ـ اجتماعی ایران را در عصر خود، مسائلی چون اهتمام نداشتن به حاکمیت ارزش‌های اسلامی، نبود عدالت اجتماعی، عقب‌ماندگی کشور و سلطهٔ استعماری بیگانگان (در نتیجهٔ عدم سرمایه‌گذاری مناسب ازسوی دولت درجهت رشد و پیشرفت کشور) تشخیص داد و پیش از مشروطه، برای حل این مشکلات، به فعالیت‌هایی دست زد که چندان نتیجه‌ای نداشت.

آخوند، اوضاع آن روز ایران را در نامه‌ای که سال‌ها بعد ـ در دورهٔ موسوم به استبداد صغیر ـ به محمدعلی‌شاه نوشت، چنین بازگفت:

> **ناهنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً، موجب کمال اسف و حسرت بود. ازیک‌طرف، کارگزاران امور از وظایف مملکت‌داری و حفظ نوامیس دین و دولت بی‌خبر و غافل و تمام همشان بـه اغتصاب هستی دولت و ملت مقصور و جز انـدوختن ذخـایر و ایـداع در بانک‌های خارجه، مقصد دیگری تصور نکرده، تعدیات بـر هیچ حدی واقف نبود و ازطرف‌دیگر، اعادی خارجیه هم این وضـع را مغتنم و همان حیَل و تزویراتی را که در استقلال بر سایر ممالک به کار برده، به مقصود نایل شدند، اعمال و جهات استیلا و نفـوذ خود را در عُروق مملکت و ملت و تحکم و اقتراحات بر دولـت، به درجه‌ای که مشهود است، منتهی نموده، تمـام ثـروت و نفـوذ مملکت را ربودند، تجارت و صناعت داخله را بـه‌کلـی باطـل و همه را به خود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق... نمودند.**

→

قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه***، ج۳، ص۲۲۰۸؛ محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، ***مکارم الآثار***، ج۵، ص۱۵۱۳؛ یحیی دولت‌آبادی، ***حیات یحیی***، ج۱، ص۷۹ـ۸۰ ، ۱۳٤ـ۱۳۵ و ۳۳۹؛ حسن اعظام‌قدسی، ***خاطرات من***، ج۱، ص٤٦۷ـ٤٦۸؛ احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص٤۹٦ـ٤۹۸.

ازآنجاکه پادشاهان قاجار، روابط ظاهری خود را با عالمان شیعه، به شیوهٔ محترمانه‌ای حفظ می‌کردند، موضع آخونـد خراسـانی و برخـی عالمـان دیگر هم‌عصر او ایـن بـود کـه بـا ارشـاد و ارائهٔ پیشـنهادهای لازم بـه مظفرالدین‌شاه، بتوانند اصلاحات مورد نظر خود را تحقـق بخشـند. آنهـا «بعد از تأمل، علاج را متوقف بر چند امر» دانستند:

> **اول: اصلاح حال کلیهٔ متصدیان امور و ترتیـب آنهـا بطبقـاتهم...؛ دوم: تحصیل اتحاد کامل فی‌مابین دولت و ملت به‌طـوری‌کـه از روی واقع و حقیقت (نه محض لفـظ و صـورت) پـدر و فرزنـد باشند؛ پادشاه، تمام قوّت زانو و ظهر و بازوی خـود را بـه ملـت داند و خود را حافظ و حارس نفوس و اموالشان شناسـد؛ آحـاد ملت هم حیات ملی و حفظ شرف و هسـتی را در سـایهٔ عـدل و رأفت آن پدر مهربان دانسته، پاس نـاموس اسـتقلال دولـت را از اهم نوامیس شمارند...؛ سـوم: تهیـهٔ اسـباب اسـتغنا از اجانـب و احداث کارخانجات و ترویج امتعهٔ داخلیـه و افتتـاح مکاتـب و مدارس کامله به تعلیم و تعلم علوم و صنایع محتاجٌ‌الیها، با کمـال مراقبت و تحفظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفـال مسـلمین، نـه مثل معلم‌خانه‌های سابقه که ازروی بی‌انضباطی، جز فساد عقیـده نتیجه نداد.**

آنان در «تهیهٔ مقدمات این امور، متحیر» بودند «که به چه وسیله ممکن تواند بود؟»، تا آنکه در سال‌های پایانی عمر مظفرالدین‌شاه، «سنهٔ ۱۳۲۱ در این باب مذاکراتی شد»؛ ولی «به مواعید اقناعیه گذشت».[1]

مجموعهٔ حوادث و رخدادها از اوایل سال ۱۳۲۳ تا اواسط ۱۳۲٤ در تهران و برخی شهرها ـ به‌ویژه مهاجرت کبرای علمای تهران به قم و در ادامهٔ آن تحصن در سفارت انگلیس که تغییر عنوان عدالت‌خواهی را در پی داشت ـ موجب صدور فرمان مشروطیت در ۱٤ جمادی‌الثانی ۱۳۲٤ شد. آخوند خراسانی به همراه برخی مراجع تقلید مقیم نجف، در مقابل برخی از این حوادثِ مقدماتی، همچون قضیهٔ مسیو نوز بلژیکی[2] و مهاجرت علما به قم[3] واکنش نشان دادند.

آخوند و دیگر مراجع عتبات، پس از صدور فرمان مشروطه، از آن حمایت نکردند؛ بلکه ـ آن‌چنان که خود بعدها نوشتند ـ در مقام «فحص از خصوصیات» مشروطه برآمدند. آخوند خراسانی، میرزاحسین تهرانی و شیخ‌عبدالله مازندرانی «بعد از تأمل کامل»، به این نتیجه رسیدند که «مبانی و اصول صحیحهٔ آن از شرع قویم اسلام، مأخوذ است»؛ ازاین‌رو به تأیید و حمایت آن همت گماردند.[4]

۱. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش۲، ص۲۸۷ـ۲۸۹.
۲. محمدمهدی شریف‌کاشانی، ***واقعات اتفاقیه در روزگار***، ص۲۲ـ۲۵.
۳. همان، ص۸۳ ـ۸٤؛ محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش۱، ص٥٤۹ـ٥٥۰؛ آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۲۳.
٤. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش۲، ص۲۸۹.

اولین نوشته‌های آخوند را در تأیید مجلس، می‌توان نامه به نمایندگان مجلس و علمای تهران در اواخر ذیقعده یا اوایل ذیحجهٔ ۱۳۲٤ پس از نگارش قانون اساسی اولیه دانست. آخوند خراسانی در نامهٔ خود به نمایندگان، ضمن عرض تبریک، تذکراتی بیان کرد. وی مجلس را «مفتاح سربلندی دین و دولت و پایهٔ قوّت و شوکت و استغنا از اجانب و آبادانی مملکت» معرفی کرده، خاطرنشان می‌سازد: «تمام ملل و دول عالم در این موقع نگران حال مایند تا از این اتفاق ملی و مجلس شورای کبری که آخرین علاج امراض مزمنهٔ مهلکه است»، چه نتیجه بگیریم. در ادامه، از لزوم اجرای «قوانین مُحکمهٔ دین» و فراهم ساختن ترتیبات صحیح، جهت تخلّص از قرض مأخوذه از اجانب و حصول استغنا از آنها، سخن گفته شده است.[1] خراسانی، هم‌زمان، نامه‌ای به عالمان تهران می‌نویسد و تلگراف‌های آنها را دربارهٔ اتقان امر مجلس، «از اعظم بشارات» دانسته، یقین دارد:

> **فصول نظام‌نامهٔ قانون اسلامی را به حُسن مراقبت آن آقایان عظام، طوری مرتب و تصحیح فرموده‌اند که در موارد و مراجعه به محاکمات و سیاسات، با موازین شرعیه منطبق و به توارد و مرور دهور و اعصار، مورد شبهه و اشکال نباشد.**[2]

در اواسط مشروطهٔ اول، جنبش مشروطهٔ مشروعه شکل گرفت: گروهی از علما به ریاست شیخ‌فضل‌الله نوری در حضرت عبدالعظیم؛ متحصن

۱. آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۲۳ـ۲٥.
۲. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش۲، ص٦٦ـ٦۷.

شدند و به انتقاد از مشروطه و وضعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور پرداختند. آنها خواستار شرعی شدن مواد متمم قانون اساسی (که پس از نگارش قانون اساسی نوشته شده بود) و إعمال اصلاحات علما بر آن، درج اصل نظارت علما بر قوانین مجلس بدون تغییر دادن آن اصل، جلوگیری از مطالب ضددینی (در قالب سخنرانی و روزنامه) و مانند اینها بودند. با وجود تأییدات اولیهٔ آخوند نسبت به دغدغه‌های برخی علمای این جنبش،[1] وی از این جنبش حمایت نکرد؛ بلکه به‌تدریج به مخالفت با آن برخاست.[2] از این زمان به بعد، تلگراف یا نامه‌هایی از آخوند، در انتقاد از عملکرد شیخ‌فضل‌الله منتشر می‌شد که البته صحت برخی تلگراف‌های منسوب به آخوند در این زمینه، قابل‌تردید است.[3]

اختلاف علما به‌صورت عام و آخوند خراسانی با شیخ‌فضل‌الله نوری به‌صورت خاص، عمدتاً ـ و نه کاملاً ـ ریشه در تفاوت نگاه آنها به مصادیق و موضوعات خارجی داشت: علما در اصل محدود کردن سلطنت و لزوم نظارت بر مسئولان حکومتی، تدوین قوانین عرفی و برنامه‌ریزی در چارچوب شریعت، آزادی و مساوات در محدودهٔ تعالیم دینی اختلاف نداشتند؛ اختلاف در این بود که آیا مشروطهٔ به‌وجودآمده،

---

۱. ر.ک: محمد ترکمان، ***رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامهٔ شیخ‌فضل‌الله نوری***، ج۱، ص۲۳۴ـ۲۳۵؛ احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص۴۱۱ـ۴۱۲.

۲. احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص۳۸۲؛ آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۲۹ـ۳۱.

۳. ر.ک: مهدی انصاری، ***شیخ‌فضل‌الله نوری و مشروطیت***، ص۳۱۱ـ۳۱۴.

مجلس موجود در بهارستان تهران و قانون اساسی تنظیم‌شده، چنین کارکردی دارد یا خیر؟ برای نمونه، آخوند خراسانی به همراه دو مرجع مشروطه‌خواه دیگر (میرزاحسین تهرانی و شیخ‌عبدالله مازندرانی)، در پاسخ به تلگراف‌های مشروطه‌خواهان در شکایت از تحصن شیخ‌فضل‌الله و همفکرانش، با انتقاد از این تحصن، نوشتند:

> **... مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثهٔ مظلوم و اعانت ملهوف و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضهٔ اسلام است، قطعاً، عقلاً و شرعاً و عرفاً، راجح، بلکه واجب است.**[1]

متحصنین عبدالعظیم﵇، در پاسخ به این تلگراف، تلگرافی به نجف فرستاده، مجلسِ با قیود مندرج در تلگراف علمای نجف را خواستهٔ خود برشمردند؛ ولی در ادامه یادآور شدند:

> **توضیح فرمایید مجلسی که منشأ شیوع منکرات و رواج کفریات و جسارت مرتدین و ضعف اسلام و مسلمین و حرمت شریعت و شرایع و تأمین قواعد حریت در امور دینیه و سلب امنیت از بلاد و رفاه عباد و ظلم بر ضعفا [شود]، چه حکمی دارد؟**[2]

این ویژگی‌ها درواقع، منتسب به «مجلس شورای ملی» موجود در بهارستان تهران بود.

همچنین، در یکی از لوایح متحصنین عبدالعظیم﵇، در مقام پاسخ به این سؤال که اگر مجلس موجود، مخالف با شریعت است، چرا «علمای

---

۱. احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص۳۸۲.

۲. آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۲۶ـ۲۷.

راشدین» از آن حمایت می‌کنند، اشتباه آنها در قضیهٔ صغرویهٔ این استدلال بیان می‌شود:

«هذا المجلسُ یأمرُ بالعدلِ والاحسانِ» و «کلُّ مجلسٍ یأمرُ بالعدلِ والاحسانِ، مفترضُ الطاعه»: «فهذا المجلسُ، مفترضُ الطاعه».[1]

اما ریشهٔ اختلاف صغروی و مصداق‌شناسی علما چه بود؟ تحلیل این مسئله، نیازمند تتبع گستردهٔ تاریخی ازیک‌سو و دقت و تعمق ازسوی‌دیگر است. به‌اختصار اشاره می‌شود که اختلاف در تشخیص مصداق‌ها (صغروی)، نشئت‌گرفته از عواملی، همچون تفاوت منابع اطلاعاتی، تفاوت موقعیت شهرها، میزان شناخت از غرب، میزان شناخت از فعالان سیاسی، ویژگی‌های شخصیتی علما و ... بود.[2]

درهرحال، سیر حوادث مشروطه، منجر به توپ بستن مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ و آغاز دورهٔ موسوم به استبداد صغیر شد. درپی اتمام‌حجت علمای ثلاثه با محمدعلی‌شاه و متقاعد نشدن شاه قاجار به بازگرداندن مشروطه، تلگراف ذیل ازسوی آنها مخابره شد:

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم. الیوم، همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و أعراض و اموال مسلمین،

---

۱. محمد ترکمان، ***رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامهٔ شیخ‌فضل‌الله نوری***، ج۱، ص۲۹۹. در ادامه آمده است: «کُلِّوِیَّةٌ کبری، مطاع ومسلم؛ ولی ـ بالله ـ والصغری کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا وَفِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ».

۲. ر.ک: علیرضا جوادزاده، «بررسی چهار نظریه در تحلیل اختلاف سیاسی فقهای شیعه در نهضت مشروطیت»، در: ***آموزه***، کتاب پنجم، ص۱۸۵ـ۲۳۳.

از اهمّ واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت، به‌منزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ـ ارواحنا فداه ـ و سر مویی مخالفت و مسامحه به‌منزلهٔ خذلان و محاربه با آن حضرت ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ است. أعاذ الله المسلمین من ذلک إن شاء الله تعالی.[1]

در این دوره، عملاً یکی از مهم‌ترین تکیه‌گاه‌های مشروطه‌خواهان، احکام علمای نجف و در رأس آنها آخوند خراسانی بود. کسروی می‌نویسد:

اگر این فتواهای علمای نجف نبودی، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان مجاهدان تبریز، بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش و جان‌فشانی، این فتواهای علمای نجف می‌بود. همان ستارخان بارها این را به زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم»؛ همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند، بیشترشان پیروی از فتواهای علما می‌کردند.[2]

به‌طورکلی، ساختار فرهنگی ـ اجتماعی جامعهٔ ایران ازیک‌سو، هدایت‌ها و حمایت‌های جدی علمای ثلاثهٔ نجف نسبت به مشروطه ازسوی‌دیگر و سرانجام، جایگاه برتر آخوند خراسانی در میان عالمان مشروطه‌خواه

---

۱. آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۴۰؛ محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش دوم، ص۳۵۳؛ احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص۷۳۰. البته نوشتهٔ ناظم‌الاسلام با دو نوشتار دیگر کمی متفاوت است.

۲. احمد کسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص۷۳۰.

ایران و حوزهٔ نجف ـ به‌ویژه پس از فوت میرزاحسین تهرانی (در شوال ۱۳۲٦)ـ زمینه را به‌تدریج و به‌صورت طبیعی جهت رهبری آخوند برای مشروطه‌خواهان مذهبی ایران هموار کرد.

مشروطهٔ دوم، با فتح تهران در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ آغاز شد. در این دوره، با توجه به کنار رفتن جریان استبداد و جریان مشروعه‌خواهی، آخوند خراسانی با سه جریان به تقابل برخاست: فرصت‌طلبان، غرب‌گرایان و استعمارگران. او در تقابل با این سه جریان بود که مشروطهٔ مورد نظر خود را به‌صورت روشن‌تر تبیین کرد. برخی اقدامات آخوند در این دوره، عبارت است از:

۱. تلگراف برای پیگیری و مجازات عاملان انتشار مقالهٔ جنجال‌برانگیز «إذا فسد العالِم فسد العالَم» در روزنامهٔ *حبل‌المتین* تهران در اواسط ماه رجب؛[1]
۲. نامه به مجلس دربارهٔ لزوم انحصار قضاوت‌های شرعی به محاضر مجتهدان؛[2]
۳. ابراز نگرانی شدید از نفوذ عناصر منحرف در صفوف مشروطه‌خواهان و تبیین دقیق مشروطه از دیدگاه خود در اول ذی‌الحجه ۱۳۲۷؛[3]

---

۱. مهدی ملکزاده، ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، کتاب ششم، ص۱۲۸۹ـ۱۲۹۲.
۲. محمدمهدی شریف‌کاشانی، ***واقعات اتفاقیه در روزگار***، ص٦٤٥.
۳. همان، ص۲۵۱ـ۲۵۲.

٤. شکایت از «افتتاح قمارخانه» و «مالیات بستن بر منکرات»، تأکید بر اجرای حدود الهی و لزوم تهذیب مطبوعات از مسائل ضددینی؛[1]
٥. حکم به فساد مسلک سیاسی سیدحسن تقی‌زاده و لزوم اخراج او از مجلس و تبعید به خارج کشور در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸؛[2]
٦. معرفی بیست فقیه به مجلس، برای تحقق اصل دوم متمم قانون اساسی (دربارهٔ نظارت فائقهٔ فقیهان بر مصوبات مجلس) در سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۸؛[3]
۷. تلگراف بسیار مهم در نقد اهداف و برنامه‌های ضددینی و ملی فرصت‌طلبان و غرب‌گرایان (جمادی‌الثانی ۱۳۲۸).[4]

سرانجام، آخوند خراسانی، درحالی‌که پس از اولتیماتوم معروف روس در اواخر سال ۱۳۲۹، در تدارک حرکت به سمت ایران برای دفاع از هجمهٔ کفار اشغالگر ـ و بنا به برخی گزارش‌ها درصدد اصلاح مشروطه‌ـ بود، در بیستم ذیحجه، به‌صورت ناگهانی رحلت کرد. نظر «غالب اطبا و حدس غالب ناس بر این بود که آن بزرگوار را مسموم نموده‌اند»؛[5] اما

---

۱. *روزنامهٔ* ***مجلس***، سال سوم، شمارهٔ ٦۳ (٦ محرم ۱۳۲۸)، ص۳.
۲. ایرج افشار، ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده***، ص۲۰۷ـ۲۰۸.
۳. عبدالحسین حائری (تدوین)، ***اسناد روحانیت و مجلس***، ج۱، ص۱۳ـ۱٦.
٤. *روزنامهٔ* ***مجلس***، سال سوم، شمارهٔ ۱٤۰ (۱٦ رجب ۱۳۲۸)، ص۲؛ سند مندرج در: موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی، ***تاریخ تحولات سیاسی ایران***، ص۳۰٦ـ۳۰۹.
٥. آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۱۳۰.

ازسوی‌دیگر، برخی نویسندگان ـکه از شاگردان و اطرافیان آخوند نیز بودندـ علت مرگ مجتهد خراسانی را ناراحتی‌های شدید وی، ناشی از اشغال ایران به دست انگلیس و به‌ویژه روسیه دانسته‌اند.[1]

۳. اندیشهٔ سیاسی

تفسیر آخوند خراسانی از نظام مشروطه در هر کشور عبارت بود از: «محدود و مشروط بودن ارادات سلطنت و دوایر دولتی... به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه برطبق مذهب رسمی آن مملکت» و نیز مقصود وی از «آزادی هر ملت هم ـکه اساس مشروطیت سلطنت، مبتنی بر آن استـ عبارت است از عدم مقهوریّتشان در تحت تحکمات خودسرانهٔ سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعهٔ ملّیه». با توجه به این تفسیر از مشروطه و آزادی، و نیز از آنجا که مذهب رسمی در ایران «دین قویم اسلام و طریقهٔ حقّهٔ اثنا عشریه است، پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت [است] از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامهٔ مستفاده از مذهب و مبتنیه بر اجرای احکام الهیه ـعزّ اسمهـ و حفظ نوامیس شرعیه و ملّیه و منع از منکرات اسلامیه و اشاعهٔ عدالت و محو مبانی ظلم و سدّ ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین».[2]

---

۱. همان، ص۱۳۱؛ حسن نظام‌الدین‌زاده، ***هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران***، ص۵۸.

۲. محمدمهدی شریف‌کاشانی، ***واقعات اتفاقیه در روزگار***، ص۲۵۱.

این تفسیر اجمالی از مشروطه که با مشروطهٔ غربی تفاوت اساسی دارد، دارای زمینه‌های عینی و اندیشه‌ای تاریخی بوده است و فعالیت‌های عملی و فکری فقیهان شیعه، به‌ویژه پس از غلبهٔ اصولیین بر اخباریان (در آستانهٔ روی کار آمدن قاجاریه)، به‌تدریج فضای طرح آن را به‌عنوان یک نظریه فراهم آورده بود. این نظریه که ما از آن با عنوان «مشروطهٔ اسلامی» (و به‌عنوان پیش‌زمینهٔ تاریخی نظریه و الگوی «مردم‌سالاری دینی») یاد می‌کنیم، دارای مؤلفه‌ها و اصول متعدد، از جمله، حضور توأمان «فقیهان» (به‌عنوان مشروع‌بخش حکومت و ناظر قوانین) و «مردم» است. آخوند خراسانی، مهم‌ترین فقیه بنیان‌گذار این نظریه بوده است؛ در این زمینه، اثبات انحصار مشروعیت حاکمیت سیاسی فقیهان (در حاشیهٔ *مکاسب*) و حمایت قاطع از اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی و پیگیری آن، در کنار مبارزات سرسختانهٔ نظری و عملی با استبداد و ظلم، برای تأمین آزادی حقوق مشروع مردم و تأمین عدالت اجتماعی، شایان ذکر است. حمایت و تأکید قاطع و همزمان آخوند نسبت به «مشروطیت» و «اسلامیت» نظام، تا پایان عمر استوار بود و ـ برخلاف برخی گزارش‌ها ـ به رغم ناهنجاری‌ها، هرج و مرج‌ها، اسلام‌ستیزی و فرصت‌طلبی‌های داخلی و خارجی، و با وجود تأکید بسیار زیاد ایشان بر ماهیت اسلامی نظام سیاسی و مقابله و مبارزه با مفاسد موجود، اما وی دست از مشروطه‌خواهی نکشید و بر نظام «مشروطهٔ اسلامی» وفادار ماند.

از دیدگاه آخوند ـ با توجه به مجموعهٔ اسناد و گزارش‌ها ـ اهداف و ثمراتی که نظام مشروطه می‌توانست درپی داشته باشد ـ به‌اجمال ـ عبارت بود از: ۱. گسترش ارزش‌های اسلامی؛ ۲. زمینه‌سازی و تأمین عدالت اجتماعی؛[۱] ۳. فراهم شدن زمینهٔ پیشرفت اقتصادی کشور؛ ٤. حفظ استقلال سیاسی ـ اقتصادی کشور و نفی رابطهٔ سلطه‌گرانه.

مجتهد خراسانی، در اوایل سلطنت احمدشاه قاجار، سفارش‌ها و اندرزهای ده‌گانه‌ای را در قالب نامه‌ای نوشت که حاکی از دغدغه‌های او در باب مسائل حکومتی و روش حکومت‌داری بود.[۲] محتوای این اندرزنامه را می‌توان در شش محور کلی تبیین کرد: حکومت‌داری برمبنای اصول اسلامی، گزینش کارگزاران و مشاوران سالم و کارآمد، برنامه‌ریزی برای توسعه و ترقی کشور، حفظ استقلال سیاسی و

---

۱. به تعبیر صاحب‌نظران، «علّت‌العلل» نهضت مشروطه، وجود ظلم و ستم در ایران آن عصر بود (محمداسماعیل رضوانی، ***انقلاب مشروطیت ایران***، ص٥٦).

۲. عبدالحسین مجیدکفایی، ***مرگی در نور***، ص۱۷٦ـ۱۸۲. آقای عبدالحسین مجیدکفایی ـکه نامه را از مجلهٔ ***العرفان*** آورده‌ـ آن را خطاب به محمدعلی‌شاه ذکر کرده است؛ اما این مطلب اشتباه است؛ زیرا در قسمتی از مجلهٔ ***الغری*** (از مجلات فارسی‌زبان حوزهٔ نجف که در سال ۱۳۲۸ منتشر می‌شد) به تناسب مطلب، از «لایحهٔ ارشادیهٔ تبریکیه» که آخوند برای احمدشاه فرستاده بود، سخن به میان آمده و بخشی از محتوای اندرزنامه (اندرز هشتم و نهم) ذکر شده است (ر.ک: مجلهٔ ***الغری***، مندرج در: موسی نجفی، ***حوزهٔ نجف و فلسفهٔ تجدد در ایران***، ص٢٦٤ـ٢٦٥).

اقتصادی کشور و نفی هرگونه سلطهٔ خارجی، گسترش عدالت، رأفت و مردم‌داری.[۱]

---

۱. ر.ک: مظفر نامدار، ***رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه درصد سالهٔ اخیر***، ص۱۵۷ـ۱۷٤ و ۱۹۱ـ۱۹۵.

حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند

۱. حاشیهٔ آخوند بر *مکاسب* و پذیرش حاکمیت عام فقیهان

آخوند خراسانی در حدود سال ۱۳۱۸ در حاشیهٔ خود بر کتاب *مکاسب* شیخ‌مرتضی انصاری، دربارهٔ ولایت فقیهان (جامع‌الشرایط) بر امور عامه بحث کرده است.[۱] ایشان همچون استاد خود، شیخ‌مرتضی انصاری،

---

۱. محمدکاظم خراسانی، ***حاشیة کتاب المکاسب***، ص۹۲ـ۹۶. آخوند خراسانی پیش از بررسی ادلهٔ ولایت عامهٔ فقیه، دربارهٔ ولایت معصومانﷺ بحث کرده است. ایشان پس از اینکه بیان می‌کند ولایت معصومان در امور سیاسی و حکومتی مسلّم است، ولایت آنها را در امور جزئی شخصی بررسی و نقد کرده است. آخوند، امور شخصی را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. مواردی مانند زوجیت و قرابت که احکام، به سبب خاص، متعلق به اشخاص می‌شود و خود افراد در این موارد اختیار ندارند. از نظر آخوند، هیچ شکی وجود ندارد که اولویت معصومانﷺ (که ادلهٔ قرآنی و روایی بیانگر آن هستند) در این موارد نیست و آنها در این موارد ولایت ندارند؛ ۲. موارد شخصی دیگر که افراد در آنها دارای اختیارند و به مسائل حکومتی نیز مربوط نیست. آخوند، ولایت معصومانﷺ را در این موارد دارای اشکال بیان کرده، می‌نویسد: «قدر متیقن از آیات و روایات، وجوب اطاعت از آنها در خصوص اوامر و نواهی مربوط به‌جهت نبوت (احکام الهی) و امامت (اوامر حکومتی) است». درواقع آخوند، ولایت در هر دو قسم را نمی‌پذیرد؛ اما عبارت او در قسم اول به‌گونه‌ای است که دیدگاه همهٔ فقیهان را بیان می‌کند، برخلاف قسم دوم که دیدگاه خود اوست.
←

→
برخی نویسندگان با اهتمام بسیار به طرح این بخش از مطالب آخوند ـ صرف‌نظر از اینکه با ارائهٔ ترجمهٔ اشتباه از عبارات آخوند، نتوانستند این دو قسم را تفکیک کنند ـ اولاً دیدگاه آخوند در نفی ولایت معصومانﷺ در امور شخصی را، در مقابل دیدگاه فقیهان دیگر قرار داده و او را «نخستین فقیه امامی» دانسته‌اند که به طرح «ولایت مقیدهٔ» معصومان پرداخته است؛ ثانیاً با به کار بردن واژهٔ «مطلقه» برای دیدگاه مشهور فقیهان دربارهٔ محدودهٔ ولایت معصومانﷺ و اینکه آخوند با نفی ولایت معصومان در امور شخصی، «ولایت مطلقهٔ بشری» را نفی کرده است، نظر آخوند را نقطهٔ مقابل دیدگاه امام خمینی قرار داده و گفته‌اند: امام خمینی قائل به ولایت مطلقهٔ فقیه بود؛ درحالی‌که آخوند خراسانی حتی برای پیامبرﷺ و ائمهﷺ نیز ولایت مطلقه قائل نبود (ر.ک: محسن کدیور، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، ص۲۲۲ـ۲۲۵ و ۲۴۷؛ همو، ***سیاست‌نامهٔ خراسانی***، مقدمه، ص یازده، دوازده و نوزده. گفتنی است که مقدمهٔ آقای کدیور در کتاب ***سیاست‌نامهٔ خراسانی***، درواقع خلاصه‌ای از مقالهٔ «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی» است).
دربارهٔ نکتهٔ اول (یعنی قرار دادن نظر آخوند در مقابل مشهور و بلکه اجماع علمای شیعه)، باید گفت: نظر آخوند با نظر علمای دیگر در بخشی از امور شخصی جمع‌شدنی است و آن اموری است که با وجود شخصی بودن، حیث اجتماعی و سیاسی می‌یابد (مثلاً تخریب منزل شخصی برای کشیدن خیابان یا تعریض آن). به‌عبارت‌دیگر، امور را می‌توان به چهار قسم تقسیم کرد: ۱. اموری که کاملاً حیث عمومی و سیاسی دارند: در این قسم همهٔ علمای شیعه به ولایت معصومان معتقدند؛ ۲. امور شخصی، مانند زوجیت و قرابت که احکام به سبب خاص، متعلق به اشخاص می‌شود و خود افراد در این موارد اختیار ندارند: در این قسم (مطابق برداشتی که از عبارت آخوند می‌شود) همهٔ علمای شیعه به نفی ولایت معصومان اعتقاد دارند؛ ۳.
←

دلالت روایات مورد ادعا بر این مسئله را نمی‌پذیرد و حتی برخلاف نظر موافق شیخ انصاری دربارهٔ ولایت امضایی و غیراستقلالی فقیهان، آن را نیز به نقد می‌کشد.

تا این مرحله، آخوند خراسانی، موافق ولایت عامهٔ فقیه نیست؛ اما مرحلهٔ دیگری نیز وجود دارد که آخوند، مشروعیت تصرف فقیهان را در

→

امور شخصی که جهت اجتماعی و سیاسی یافته‌اند: در این امور می‌توان گفت که همهٔ فقها ـ از جمله آخوند ـ ولایت معصومان را می‌پذیرند؛ ٤. امور شخصی که افراد در آنها دارای اختیارند و حیث عمومی و سیاسی نیز نیافته‌اند: تنها در این امور است که آخوند، ولایت معصومان را نمی‌پذیرد؛ ولی ظاهر عبارت علمای دیگر، پذیرش ولایت است. البته ممکن است گفته شود برخی از علمای دیگر که ولایت معصومان را در امور شخصی مطرح کرده‌اند، مرادشان قسم سوم است؛ یعنی امور شخصی‌ای که جهت اجتماعی در آنها به وجود آمده است. در این صورت، نمی‌توان گفت دیدگاه آخوند خراسانی، «رأی وحید» است.

با توجه به آنچه در نکتهٔ اول توضیح داده شد، نادرستی نکتهٔ دوم (یعنی به کار بردن واژهٔ «مطلقه» و قرار دادن دیدگاه آخوند و امام خمینی در مقابل هم به‌عنوان دو نظر کاملاً متضاد) نیز به دست می‌آید؛ زیرا «مطلقه» در «نفی ولایت مطلقهٔ معصومین ازسوی آخوند خراسانی» شامل امور شخصی‌ای می‌شود که هیچ‌گونه حیث حکومتی و سیاسی ندارد؛ درحالی‌که «مطلقه» در «اثبات ولایت مطلقهٔ فقیه ازسوی امام خمینی» فقط شامل همهٔ اموری است که جنبهٔ عمومی و سیاسی می‌یابند؛ به‌عبارت‌دیگر، امام خمینی به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهد بگوید: همان‌گونه که معصومین در امور کاملاً شخصی (که جنبهٔ اجتماعی و سیاسی نیافته است) ولایت دارند، فقیهان نیز ولایت دارند. اشتباه (یا مغالطهٔ) آقای کدیور از آنجاست که از واژهٔ «مطلقه» که مشترک لفظی است، برای بیان نظر آخوند خراسانی و امام خمینی استفاده کرده است.

امور عمومی می‌پذیرد. توضیح اینکه: نتیجهٔ عدم پذیرش سند یا دلالت روایات مورد ادعا بر ولایت عامهٔ فقیه، آن است که نمی‌دانیم خداوند در عصر غیبت، چه کسانی را متولی امور عمومی و سیاسی مردم (که چاره‌ای از اجرای آنها نیست) کرده است. آیا صنف و گروه خاصی برای این مسئولیت تعیین شده، اما دلیل آن به دست ما نرسیده است یا آنکه چنین نبوده و فقط دو شرط عدالت و توانایی کافی است و هرکس این دو شرط را دارا بود، شایستگی تولّی امور مسلمین را دارد؟ آخوند خراسانی ـ همچون برخی فقیهان دیگر که ادلهٔ روایی را نمی‌پذیرند، اما در مرحلهٔ بعد، مشروعیت تصرفات عمومی را برای فقیه اثبات می‌کنند ـ به‌صراحت می‌گوید: قدر متیقن از کسانی که جایز است در مسائل عمومی تصرف کنند یا اذن بدهند، فقها هستند. ایشان پس از نقد دلالت روایات بر ولایت عامهٔ فقیهان، می‌نویسد:

> **لکن از این ادله [= ادلهٔ روایی] می‌توان به دست آورد که فقیه، قدر متیقن از میان کسانی است که احتمال داده می‌شود، مباشرت یا اذن و نظر آنها، معتبر در تصرفات باشد؛ همچنان‌که مؤمنین عادل درصورت فقدان فقیه، قدر متیقن از کسانی هستند که تصرفشان مشروعیت دارد.**[1]

١. محمدکاظم خراسانی، *حاشیة کتاب المکاسب*، ص٩٦. عبارت آخوند چنین است: «قد عرفت الاشکال فی دلالتها [= ادلهٔ روایی] علی الولایة الاستقلالیة والغیر الاستقلالیه [للفقیه]، لکنّها موجبة لکون الفقیه هو القدر المتیقن من بین من احتمل اعتبارُ مباشرته أو إذنه و نظره، کما أنّ عدول المؤمنین فی صورة فقده یکون کذلک».

این عبارت، صراحت دارد در اینکه از نظر آخوند، مشروعیت تصرف، منحصر به فقیه است و تا زمانی که فقیه، موجود است، دیگران به‌هیچ‌وجه به‌صورت مستقل، مشروعیت تصرف ندارند.

برخی نویسندگان، با بیان این عبارت از آخوند و پذیرش آن، آن را به امور حسبیه به‌معنای خاص، از قبیل سرپرستی افراد بی‌سرپرست محدود کرده‌اند.[۱] اما این تفسیر نادرست است؛ زیرا بحث آخوند در حواشی *مکاسب* شیخ انصاری مطرح شده است و مطالب شیخ، دربارهٔ «ولایت فقیه بر تصرف در اموال و نفوس» به معنای عام است. شیخ انصاری به‌صراحت در بعضی موارد از اصطلاح‌ها و عباراتی چون: «الامور العامة التی لم تحمل فی الشرع علی شخص خاص» و «الامور التی یرجع فیها کل قوم الی رئیسهم» استفاده کرده است؛ بنابراین مفاد عبارات آخوند خراسانی که در این فضای معنایی مطرح شده، تصرف در مطلق امور عمومی است؛ صرف‌نظر از آنکه آخوند خود نیز هنگام بررسی ادلهٔ روایی ولایت فقیه، از عباراتی چون: «الامور الکلیة المتعلقة بالسیاسیة التی تکون وظیفة من له الریاسة» استفاده کرده است.[۲]

---

۱. محسن کدیور، ***سیاست‌نامهٔ خراسانی***، ص هجده؛ همو، ***نظریه‌های دولت در فقه شیعه***، ص۳۵ـ۳۶.

۲. مؤید آنچه ذکر شد، دیدگاه و تفسیر برخی از افرادی است که قرائتی دموکراتیک از اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی ارائه می‌دهند. این افراد پذیرفته‌اند: عبارت مذکور آخوند در حاشیهٔ مکاسب، بر خلاف این انتساب دلالت کرده، و بیانگر آن است که ←

→ آخوند، مشروعیت تصرفات عمومی و حاکمیت سیاسی را از فقیهان می‌داند. این نویسندگان، به رغم پذیرش این مطلب، اما از تغییر دیدگاه آخوند در سال‌های بعد خبر داده‌اند (که البته چنین تغییری صورت نگرفته و دلایل ذکر شدهٔ این افراد در بخش‌های بعد مورد نقد قرار می‌گیرد)؛به عنوان نمونه، آقای کدیور در یکی از نوشته‌های دیگرش ـ برخلاف دو کتاب فوق‌الذکر ـ می‌نویسد: «با تمسک به قدر متیقن می‌توان به نوعی حق ویژهٔ فقها در امور حسبیه و حوزهٔ عمومی قائل بود؛ یعنی عملاً انکار مطلق ولایت فقیه در تثبیت حق ویژهٔ فقها، تأثیر فراوانی ندارد و به هر حال، برتری فقها بر دیگر مردم در حوزهٔ عمومی حتی به منکران ولایت فقیه نیز قابل انتساب است ... [آخوند] خراسانی ... امور حسبیه را به اموری در قوارهٔ مجلس شورای ملی توسعه می‌دهد؛ یعنی حوزهٔ امور عمومی و سیاسی، و در این زمینه ـ یعنی توسعهٔ امور حسبیه ـ پیشگام است.» (محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران***، ص ۲۴۶ـ۲۴۷). آقای کدیور، در ادامه با استناد به یکی از تلگراف‌های آخوند خراسانی در دورهٔ مشروطه (= پاسخ آخوند به استفتای مردم همدان)،تغییر دیدگاه ایشان را در دورهٔ مشروطه مطرح می‌کند. این استناد و ادعا، در ادامهٔ نوشتار حاضر مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

همچنین جناب آقای عبدالرضا کفایی با بیان این که «تشکیل حکومت برای اداره و انتظام شئون عامهٔ مسلمین از امور حسبیه است»، به ذکر برخی اقوال فقها دربارهٔ کسانی که متصدی امور حسبیه می‌شوند پرداخته، در ادامه، به صراحت می‌نویسد: مرحوم آخوند در حاشیهٔ مکاسب، پذیرفته بود بنا بر احتیاط واجب، امور حسبیه باید بدست فقها باشد و تنها در زمانی مؤمنان عادل می‌توانند در امور حسبیه تصرف و دخالت کنند که فقیه، موجود نباشد. («گفت و گو با حجت‌الاسلام و المسلمین میرزا عبدالرضا کفایی، نوه آخوند»، ***شهروند امروز***، شماره ۵۸، ص ۱۱۱). ایشان ـ همچون آقای کدیور ـ از تغییر نظر آخوند در سال‌های بعد خبر می‌دهند که در بخش«بررسی برخی اسناد، گزارش‌ها و تفسیرهای مخالف»، به بررسی و نقد مطالب وی نیز می‌پردازیم.

۲. اثبات ولایت فقیه در رسالهٔ تنبیه الامه و تقریظ آخوند بر آن

تقریظ آخوند خراسانی، بر رسالهٔ *تنبیه الامه و تنزیه الملة*، نوشتهٔ میرزای نایینی ـ که از شاگردان و خواص آخوند محسوب می‌شد ـ می‌تواند شاهد و دلیلی دیگر بر این مطلب باشد که: قدر متیقن از کسانی که تصرفشان در امور عمومی و سیاسی مشروعیت دارد، فقیهان هستند. با توجه به این که نگارش رسالهٔ مذکور و تقریظ بر آن، در اواخر عمر آخوند خراسانی (سال ۱۳۲۷ در جریان حوادث مشروطیت و نزدیک به۱۰ سال پس از نگارش حاشیه بر مکاسب) انجام شده است، بدست می‌آید که تغییری در دیدگاه آخوند صورت نگرفته است.

نائینی در موارد متعدد از رسالهٔ خود، بر نیابت عامهٔ فقیه تأکید می‌کند. شواهد و مستندات این ادعا در ذیل ذکر می‌شود:

ایشان در اواخر مقدمهٔ تفصیلی رسالهٔ خود ـ در معرفی فصول پنج‌گانهٔ کتاب ـ به‌صراحت، حکومت مشروطه را در فرض عملی نشدن حاکمیت «نواب عام» ذکر می‌کند. ایشان می‌نویسد:

> **... دوم: آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامانِ عصمت، کوتاه و مقام ولایت و نیابتِ نوابِ عام در اقامهٔ وظایفِ مذکوره هم مغصوب و انتزاعش غیرمقدور است، آیا ارجاعش از نحوهٔ اولی [= سلطنت مطلقه] که ظلمِ زاید و غصب‌اندرغصب است، به نحوهٔ ثانیه [= سلطنت مشروطه] و تحدیدِ استیلای جوری به‌قدر ممکن، واجب است؟ و یا آنکه مغصوبیتِ مقام، موجب سقوط این تکلیف است؟**[1]

نائینی، در ابتدای فصل دوم از رساله، در عباراتی بسیار مهم و راهبردی، سپرده شدن امور حسبیه به فقها و همچنین وسعت معنایی امور حسبیه که شامل امور سیاسی نیز می‌شود را از مسلمات و «قطعیات مذهب» شیعه ذکر کرده، می‌نویسد:

> **از جمله قطعیات مذهبِ ما طائفهٔ امامیه، این است که در این عصر غیبت (علی مَغیبِیه السلام) آنچه از ولایاتِ نوعیّه را که عدم رضای شارعِ مقدس به اهمال آن (حتی در این زمینه هم) معلوم باشد، «وظایف حسبیه» نامیده، نیابتِ فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم (حتی با عدمِ ثبوتِ نیابتِ عامه در جمیع مناصب)؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهابِ بیضهٔ اسلام (و بلکه اهمیت وظایفِ راجعهٔ به حفظ و نظم ممالک اسلامیه از تمام امور حسبیه) از اوضحِ قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نوابِ عام عصر غیبت در اقامهٔ وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود.**[2]

همچنین مرحوم نایینی در ادامهٔ مطالب فوق‌الذکر، در مقام بیان رجحان حکومت مشروطه بر استبدادی، می‌نویسد: در حکومت تملیکیه یا

---

۱. محمدحسین نایینی، *تنبیه الامه و تنزیه الملة*، ص۶۵.

۲ . همان، ص۷۳ـ۷۴.

استبدادیه، سه نوع غصب وجود دارد: ۱. «اغتصاب ردای کبریایی»؛ ۲. «اغتصاب و ظلم به ناحیهٔ مقدسه امامت»؛ ۳. «اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم دربارهٔ عباد»؛ اما در حکومت مقیده یا مشروطه، اگر معصوم یا نایب او حاکم باشد، هر سه نوع غصب و ظلم رفع می‌شود و اگر چنین نباشد (مانند زمان خود او)، باز هم دو غصب و ظلم از میان رفته و فقط «مقام ولایت و امامت» غصب شده است. این غصب تنها در یک صورت رفع‌شدنی است:

> **با صدور اذن عمّن له ولایة الاذن [= فقیه جامع‌الشرایط] لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به‌وسیلهٔ اذن مذکور، خارج تواند شد.**[۱]

محقق نایینی در فصل چهارم که به پاسخ به شبهات مشروعه‌خواهان اختصاص دارد، این شبهه را ذکر می‌کند:

> **... چون قیام به سیاست امور امت، از وظایف حسبیه و از باب ولایت است، پس اقامهٔ آن از وظایف نواب عام و مجتهدین عدول است، نه شغل عوام؛ و مداخلهٔ آنان در این امر و انتخاب مبعوثان، بی‌جا و از باب تصدی غیراهل و از انحاء اغتصاب مقام است.**

ایشان در مقام پاسخ‌گویی، اصل مطلب را می‌پذیرد و به شکل دیگری جواب می‌دهد:

---

۱. همان، ص۷٤ـ۷۵.

> **این شبهه، فی‌الجمله به لسان علمی است و مانند سایر تلفیقاتِ واهیه، چندان بی‌سروپا نیست... بالضروره، از وظایف حسبیه ـ نه از تکالیف عمومی ـ بودن وظایف سیاسیه اولاً و بالذات، مسلّم و مجالِ انکار نباشد... .**[۱]

مرحوم نایینی، در پایان کتاب نیز ـ که پایان فصل پنجم است ـ می‌نویسد:

> **اول شروع در نوشتن این رساله، علاوه بر همین فصول خمسه، دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت در اقامهٔ وظایف راجعهٔ به سیاست امور امت و فروع مرتبه بر وجوه و کیفیات آن، مرتب، و مجموع فصول رساله، هفت فصل بود...؛ [اما چون] مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود، با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند، بی‌مناسبت بود؛ لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اقتصار کردیم.**[۲]

با توجه به مطالب گفته‌شده، به دست می‌آید که نایینی، بحث نیابت عامه و حاکمیت سیاسی فقیه را در موارد گوناگون و متعدد از رساله، به‌عنوان امری مسلم و قطعی مطرح کرده است. حال، آخوند خراسانی بر چنین کتابی تقریظ نوشته، آن را تأیید می‌کند. خراسانی در تقریظ خود ـ که در ابتدای رساله آمده است ـ می‌نویسد:

---

۱. همان، ص۱۰۹. نایینی در پاسخ به این شبهه، به مراتب تصدی امور حسبیه اشاره می‌کند و می‌گوید: اولاً لازم نیست شخص مجتهد، عهده‌دار امور شود؛ بلکه اذن او کفایت می‌کند؛ ثانیاً با عدم تمکن فقها از اقامهٔ وظایف، نوبت به عدول مؤمنین و پس از آن به فساق مسلمین می‌رسد.

۲. همان، ص۱۷٦.

بسم الله الرحمن الرحیم. رسالهٔ شریفهٔ *تنبیه الامه و تنزیه المله* که از افاضات جناب مستطاب شریعت‌مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدین ثقةالاسلام و المسلمین، العالم العامل، آقامیرزامحمدحسین النایینی الغروی ـدامت افاضاتهـ است، اجل از تمجید و سزاوار است که ـإن شاء الله تعالیـ به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقّه استفاده و حقیقت کلمهٔ مبارکهٔ «بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا» را به عین‌الیقین ادراک نمایند. إن شاء الله تعالی.

آیا می‌توان پذیرفت: فقیه بزرگی، چون آخوند خراسانی، بدون نظر مساعد دربارهٔ مسئلهٔ نیابت عامهٔ فقیهان، بر کتابی که در موارد متعدد، مسئلهٔ نیابت فقیهان در «سیاست امور امت» را مطرح کرده است، تقریظ بنویسد و به‌صورت قاطع آن را تأیید کند؟ به‌ویژه اینکه مراجع شیعه، به دلیل توجه به تأثیر فراوان مطالب منتسب به آنها در میان مردم، به تأیید یک فرد و جریان و یا یک مطلب، حساسیت بسیاری داشته و دارند.

صرف‌نظر از تقریظ آخوند، ازیک‌سو نفس ارتباط ویژهٔ نایینی با آخوند خراسانی ـ به‌گونه‌ای‌که مشاور خاص و نویسندهٔ نامه‌ها و تلگراف‌های آخوند در جریان مشروطیت بوده استـ و ازسوی‌دیگر، تصریحات متعدد نایینی در رسالهٔ مذکور دربارهٔ ولایت فقها ـ به‌گونه‌ای‌که آن را از مسلمات تلقی کرده استـ نمی‌تواند با انکار مشروعیت حاکمیت سیاسی فقیهان ازسوی آخوند خراسانی جمع‌شدنی باشد.

۳. بررسی برخی اسناد، گزارش‌ها و تفسیرهای مخالف

برخی اسناد، گزارش‌ها و ادعاها وجود دارد که در ظاهر نشان‌دهندهٔ آن است که آخوند خراسانی، منکر ولایت سیاسی فقیهان است و مشروعیت حکومت و امور حسبیه را در عصر غیبت از مردم می‌داند. در ادامه، دو تلگراف[1] و برخی گزارش‌ها و نسبت‌ها در این زمینه ذکر شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد:[2]

۱ـ۳. سند اول: تلگراف به محمدعلی‌شاه

پس از به توپ بستن مجلس و آغاز دورهٔ موسوم به استبداد صغیر، آخوند خراسانی و دو فقیه نامدار دیگر، در دوم رجب ۱۳۲٦ در تلگرافی به محمدعلی‌شاه، ضمن مقایسهٔ وضعیت حال و گذشتهٔ عثمانی با ایران، ناراحتی خود را از آنچه شاه انجام داده، ابراز و در پایان، او را به صدور احکام سخت تهدید می‌کنند.[3] محمدعلی‌شاه در پاسخ، با اظهار تعجب از علمای ثلاثه، خود را به سبب از میان برداشتن «بدعت مزدکی‌مذهبان»،

---

۱. دو تلگرافی که ذکر می‌شود، مهم‌ترین استنادات نویسندهٔ کتاب ***سیاست‌نامهٔ خراسانی*** است. عبارت‌های مورد استناد از این دو تلگراف ـ به‌عنوان مهم‌ترین شواهد و دلایل مبنی بر اینکه آخوند خراسانی مشروعیت حکومت را از مردم می‌دانستـ در پشت جلد کتاب درج شده است.

۲. گفتنی است که شبههٔ سوم، به دلیل تفصیلی بودن آن، حجم بیشتری را از میان شبهات ذکرشده، به خود اختصاص داده است.

۳. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش۲، ص۱۸۷ـ۱۸۸.

«در حضور صاحب شرع، مستوجب اجر مجاهدین و مجدِّد دین» می‌داند.

آن سه عالم، تلگراف تند، صریح و نسبتاً مفصلی را (توسط مشیرالسلطنه، صدراعظم) به شاه مخابره می‌کنند. در ابتدای این تلگراف آمده است:

> **اگرچه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام و استقلال مملکت و بقاء سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیه حال عباد، عرضی نداریم؛ ولی چون...**

در عبارات پایانی تلگراف که مورد استناد واقع شده، چنین ذکر شده است:

> **داعیان نیز برحسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود... تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی... خودداری ننموده، در تحقیق آنچه** ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان ـ عجل الله فرجه ـ با جمهور[1] **بوده، حتی‌الامکان، فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و... .**[2]

بررسی

در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که با توجه به مآخذ متعدد این تلگراف و نیز ظهور دلالی آن در مدعا ـ یعنی مشروعیت حکومت در عصر غیبت

---

۱. در برخی عبارات، «جمهور مسلمین» ذکر شده است.

۲. *همان*، ص۲۲۷ـ۲۳۱؛ محمدمهدی شریف‌کاشانی، ***واقعات اتفاقیه در روزگار***، ص۲۰۹ـ۲۱۰؛ یحیی دولت‌آبادی، ***حیات یحیی***، ج۳، ص۳۰ـ۳۲.

به مردم ـ تردیدی در صحت استدلال به این سند نیست؛ اما با تأمل و دقت، این اطمینان از بین می‌رود و تردیدی جدی به وجود می‌آید.

توضیح مطلب: آیا اینکه در عصر غیبت، مشروعیت حکومت به رأی مردم باشد، «ضروری مذهب است»؟ به‌عبارت‌دیگر، این جمله، صرفاً از دیدگاه علمای ثلاثه از جمله آخوند خراسانی حکایت نمی‌کند؛ بلکه نشان‌دهندهٔ گزارش تاریخی از مسلمات فقه شیعه و دیدگاه فقیهان شیعه است؛ یعنی آخوند و دو عالم دیگر گزارش می‌دهند که از مسائل مسلم و ضروری نزد شیعیان و ـ طبعاً ـ همهٔ فقیهان شیعه، آن است که مشروعیت حکومت در عصر غیبت به مردم است؛ اما هرکسی که آشنایی اجمالی‌ای با فقه شیعه داشته باشد، می‌داند این گزارش نادرست است؛ زیرا ـ در کنار برخی فقیهانی که اساساً به موضوع حاکمیت سیاسی در عصر غیبت نپرداخته‌اند ـ فقیهان بزرگی، همچون محقق نراقی و صاحب *جواهر*، با طرح مسئلهٔ ولایت فقیه، مشروعیت حکومت در عصر غیبت را به حاکمیت فقیه می‌دانند، نه مردم؛ در نتیجه با اطمینان می‌توان گفت که آخوند خراسانی نمی‌تواند برخلاف بدیهیات فقه شیعه سخن گوید و گزارشی بدیهی‌البطلان دربارهٔ دیدگاه فقیهان شیعه، از موضوع مشروعیت حکومت در عصر غیبت ارائه دهد؛ پس یا باید این تلگراف (همه یا بخشی از تلگراف که عبارت مذکور در آن آمده است) جعلی باشد ـ چنان‌که در برخی منابع، عبارت مورد استناد ذکر نشده است[1] ـ یا آنکه

---

۱. آقانجفی قوچانی، این تلگراف را در کتابی که دربارهٔ آخوند خراسانی و فعالیت‌های ←

جملهٔ مذکور به معنای دیگری قابل‌تفسیر باشد؛ تفسیری که مبتنی بر معنای متفاوتی از واژهٔ «جمهور» است:

آیا واژهٔ «جمهور» در عصر مشروطه، مفهوم امروزین را داشته است؟ با تحقیق در این زمینه ـ‌که البته نیاز به تکمیل دارد‌ـ به دست می‌آید که دست‌کم در همهٔ موارد، چنین نیست. شاهد این مطلب، یکی از نوشته‌های سیاسی مرحوم ثقة‌الاسلام تبریزی (شهادت ۱۳۳۰) است. ایشان در اواسط رساله‌ای به نام «رسالهٔ لالان»[1] که در همان دورهٔ استبداد صغیر (احتمالاً اوایل ۱۳۲۷) خطاب به علمای نجف و در رأس آنها آخوند خراسانی نوشته است، نیابت فقیهان را در امور سیاسی «جمهوریت» نامیده و می‌نویسد:

> **مشروطه ـ بعد از حس کردن افکار دُوَل خارجه دربارهٔ اسلام و سعی آنها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافهٔ مسلمین ـ می‌گوید که علاج این امر [= استبداد و ظلم]، یکی از دو کار است: اولی،** تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه که نواب امام‌علیه‌السلام

→ مشروطه‌خواهی ایشان نوشته، ذکر کرده است؛ اما بخشی از تلگراف را که عبارت مورد استناد در آن بخش آمده، ذکر نکرده است (ر.ک: آقانجفی قوچانی، ***برگی از تاریخ معاصر***، ص۳۹ـ۴۰).

۱. وجه تسمیهٔ این رساله آن است که مرحوم ثقة‌الاسلام، رساله را با این دو بیتی آغاز می‌کند:

آنی که زبان بی‌زبانان دانی	احوال دل شکسته‌بالان دانی
گر خوانمت، از سینهٔ سوزان شنوی	وَرْ دَمْ نزنم، زبانِ لالان دانی

> متصدی امر سلطنت شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بِدَع و امور مخالفهٔ شرع را محو کنند که آن را به‌اصطلاح، جمهوریت... گویند. **دویمی، محدود [و] مقید ساختن سلطنت حاضره و امنای ملت را بر آن ناظر گماشتن و تأسیس دارالشورا دادن و در امورات عرفیه با شور عقلا و امنا راه رفتن و رشتهٔ امورات را از دست استبداد گرفتن است. درحال‌حاضر که نواب ائمه‌علیهم‌السلام [به دلیل عدم تحقق شرایط عملی] خود را مکلف به سلطنت عامه نمی‌دانند...** .[1]

چنان‌که ملاحظه می‌شود، واژهٔ «جمهوریت» به‌صراحت به معنای نیابت فقیهان در امور سیاسی و عمومی، تفسیر شده است.

۲ـ۳. سند دوم: پاسخ به سؤال مردم همدان

آقانجفی قوچانی، تلگرافی را ذکر می‌کند که آخوند خراسانی و مرحوم مازندرانی در دورهٔ موسوم به استبداد صغیر، در پاسخ به دو استفتای اهالی همدان نوشته و فرستاده‌اند. در قسمتی از این تلگراف، حکومت به مشروعه و غیرمشروعه تقسیم شده و ضمن انحصار حکومت مشروعه به معصومان‌علیهم‌السلام، حکومت غیرمشروعه به عادله و غیرعادله تقسیم شده است. «عادله، نظیر مشروطه که مباشر امور عامه، عقلا و متدینین باشند و ظالمه... مثل آنکه حاکم مطلق، یک نفر مطلق‌العنان خودسر باشد». در ادامهٔ تلگراف به‌صراحت چنین آمده است:

---

۱. نصرت‌الله فتحی، ***مجموعه آثار ثقة‌الاسلام شهید تبریزی***، ص۴۲۹ـ۴۳۰.

با نظر به مصالح مکنونه، باید مطویّات خاطر را لمصلحةالوقت کتمان کرد و موجزاً تکلیف فعلی عامهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عُقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوّض است **و مصداق آن همان دارالشورای کبری بوده که به ظلم طُغات و عُصات جبراً منفصل شد. امروزه بر همهٔ مسلمین، واجب عینی است که بذل جهد در تأسیس و اعادهٔ دارالشورا بنمایند. تکاهل و تمرّد از آن به‌منزلهٔ فرار از جهاد و از کبائر است... .**[1]

بررسی

با تأمل در مطالب تلگراف و زمان نگارش و ارسال آن، به نظر می‌رسد که نمی‌توان به عبارت مورد نظر [= موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عُقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است] تمسک کرد؛ زیرا عبارتی که پیش از عبارت مورد استناد وجود دارد، نشان می‌دهد که مطلب مذکور، نوشته‌ای عملیاتی است؛ بدون آنکه ناظر به مرحلهٔ نظر و واقع باشد. درواقع، چنین مطالب و تعابیری از آخوند و علمای همراه وی، در زمانی صادر شده است که آنها با شدت و جِدّیت به دنبال حاکمیت نظام مشروطه و بازگشت مجلس شورا بودند. طبعاً در این وضعیت، آنها از بیان هر مطلبی که به بازگشت مشروطه کمک و مردم را به فعالیت در راستای آن تحریک نماید، خودداری نمی‌کردند.

۱. آقانجفی قوچانی، *برگی از تاریخ معاصر*، ص۴۸ـ۵۳.

اینکه آنها می‌نویسند: «باید مطویّات خاطر را لمصلحةالوقت کتمان کرد» و اینکه «تکلیف فعلی عامهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم»، این گمان را مطرح و تقویت می‌کند که آخوند خراسانی به‌لحاظ نظری دیدگاه دیگری داشت (= حاکمیت سیاسی فقیهان)؛ اما چون در مقام تحریک مردم برای برقراری نظام مشروطه و سرنگونی استبداد بود، طبعاً می‌بایست «تکلیف فعلی» را بیان کند، نه آنکه دیدگاه نظری‌اش را ذکر کند که ممکن بود بیان عمومی آن در شرایط حاد دورهٔ استبداد صغیر، نه تنها ثمره‌ای نداشته باشد؛ بلکه موجب پیشبرد اهداف مخالفان مشروطیت شود؛ به‌ویژه با توجه به آنکه برخی ایرادهای مشروعه‌خواهان بر مشروطیت، برپایهٔ تمسک به ولایت عامهٔ فقیه بود.

به‌عبارت‌دیگر، ازآنجاکه مطابق حاشیهٔ آخوند خراسانی بر کتاب *مکاسب* شیخ انصاری، «مؤمنین عادل درصورت فقدان فقیه، قدر متیقن از کسانی هستند که تصرفشان مشروعیت دارد» و ازسوی‌دیگر، آخوند، همچون نایینی و بسیاری از علمای آن عصر، «مقام ولایت و نیابتِ نوابِ عام در اقامهٔ وظایفِ» سیاسی و اجتماعی را غصب‌شده و «انتزاعش» را در آن زمان، «غیرمقدور» می‌دانست،[1] ازاین‌رو حکم کرد که «موضوعات عرفیه و امور حسبیه» به «ثقات مؤمنین مفوّض است و مصداق آن همان دارالشورای کبری» است. این حکم، همان چیزی است که نایینی نیز در

۱. محمدحسین نایینی، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، ص۶۵.

تنبیه الامه دربارهٔ لزوم تبدیل سلطنت مطلقه به مشروطه، در فرض عدم امکانِ اعمالِ «ولایت و نیابتِ نواب عام» مطرح می‌کند.[1]

ازسوی‌دیگر، مسئلهٔ انحصار سلطنت مشروعه در حکومت معصوم(ع) و تقسیم سلطنتِ غیرمشروعه به عادله و غیرعادله ـ که در تلگراف فوق آمده‌ـ نیز در راستای مطالب پیش‌گفته، قابل تحلیل است و نمی‌توان همانند نوشته‌ای فقهی ـ کلامی صرف با آن برخورد کرد و همچون برخی نویسندگان، چنین نتیجه گرفت که ولایت سیاسی فقیه، حکومت ظالمهٔ غیرمشروعه است.[2]

۳ـ۳. گزارشی به‌نقل‌از شیخ‌آقابزرگ تهرانی

یکی از نویسندگان معاصر، گزارش‌هایی را از شیخ‌آقابزرگ تهرانی (تراجم‌نویس مشهور و از شاگردان آخوند خراسانی) دربارهٔ مخالفت آخوند با عملی شدن حاکمیت سیاسی فقیهان ذکر کرده است:

۱. همان.

۲. ر.ک: محسن کدیور، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، ص۲۲۹ـ۲۳۳. البته اگر بر ظاهر عبارت نیز جمود داشته باشیم، باز هم نتیجهٔ مذکور گرفته نمی‌شود؛ زیرا اولاً حکومتِ غیرمشروعهٔ عادله، «نظیر مشروطه» دانسته شده است و طبیعتاً اقسام و نظایر دیگری می‌تواند داشته باشد؛ ثانیاً در حکومت ظالمه، حاکم، خودسر و مطلق‌العنان است؛ درحالی‌که حکومت فقیه، مطلقه نیست؛ بلکه در چارچوب شریعت و فقه است و عدالت به‌عنوان یکی از شرایط اصلی فقیهِ حاکم، نیروی درونی کنترل‌کننده و مانع از خودسری و ظلم است.

آقای اکبر ثبوت (نوادهٔ برادر شیخ‌آقابزرگ تهرانی) از شیخ‌آقابزرگ تهرانی نقل می‌کند که آخوند خراسانی در زمان مشروطه، در برخی جلسات، در پاسخ به برخی انتقادها و پیشنهادهایی که مخالفان مشروطه یا موافقان آن مطرح می‌کردند، به ذکر مفاسدِ عملی حاکمیت سیاسی فقیهان پرداخته و با حاکمیت آنان مخالفت کرده است. در این قسمت از نوشتار و به‌عنوان سومین مورد از شبهات مطرح‌شده، نسبتاً به‌تفصیل[1]، این گزارش آورده می‌شود. در همین زمینه، پس از بیان برخی منابعی که به ذکر مطالب آقای ثبوت پرداخته‌اند، استدلال‌های منتسب به آخوند ذکر می‌شود؛[2] سپس در بخش بعد، به بررسی استناد و استدلال‌های ذکرشده پرداخته خواهد شد.

أ) نگاهی به منابع

۱ـ۱. در سال ۱۳۸۲ مقاله‌ای با عنوان «انقلاب مشروطه و روحانیت» در شمارهٔ ۲۵ ماهنامهٔ *آفتاب*[3] منتشر شد. در این مقاله به نقل از «دوستی فاضل» آمده بود که تراجم‌نویس بزرگ شیعه، شیخ‌آقابزرگ تهرانی، گزارشی دربارهٔ دلایل آخوند ملامحمدکاظم خراسانی در مخالفت با

۱. تفصیلی بودن این قسمت، به دلیل طولانی بودن اصل گزارش (به‌عنوان شبههٔ سوم) و نیاز به ارائهٔ پاسخ‌های کامل به این شبهه است.

۲. معرفی آقای ثبوت نیز در پانوشت پایان قسمت اول صورت می‌گیرد.

۳. مصطفی تاج‌زاده، «انقلاب مشروطه و روحانیت»، ***آفتاب*** (ماهنامه)، سال سوم، شمارهٔ ۲۵، (اردیبهشت ۱۳۸۲)، ص۸ـ۹.

حاکمیت ولایت فقیه ذکر کرده است. نویسنده در ابتدای مقاله، این سؤال را مطرح کرده بود که «چرا پیشوایان دینی ما در صدر مشروطیت، به‌جای اهتمام در استقرار حکومت مشروطه، برای تأسیس حکومت اسلامی نکوشیدند و چرا به‌جای اینکه ادارهٔ حکومت را خود عهده‌دار شوند، این مسئولیت را به سیاستمداران غیرروحانی که بعضاً چندان متدین نبودند، سپردند؟». نویسنده در پاسخ سؤال، به نقل از آقابزرگ تهرانی، به جلسه‌ای اشاره کرده است که در آن میرزای نایینی به آخوند خراسانی پیشنهاد می‌کند ازیک‌سو برای رفع اختلاف میان علما و ازسوی‌دیگر برای دستیابی به نظام ایده‌آل و مورد آرزوی عالمان در زمان غیبت، به‌جای نظام مشروطه، حکومت عدل اسلامی تأسیس شود. آخوند خراسانی در پاسخ به پیشنهاد نایینی می‌گوید:

> **بیانات و استدلال‌های شما، اگر هم فرض کنیم به‌لحاظ نظری درست است و ایراد و اشکال به آن وارد نیست؛ اما در مرحلهٔ عمل، تبعات نامطلوبی دارد که اگر راهی برای گریز از آن تبعات پیدا نکنیم، قبول پیشنهاد شما و سپردن حکومت به علمای دین، ضررهایش بسیار بیش از منافعش خواهد بود.**

سپس به شش ایراد آخوند به نظام حکومت اسلامی‌ای که به دست فقیهان اداره شود، پرداخته شده است. چنان‌که گفته شد، نویسنده، تمام مطالب را از «دوستی فاضل» نقل می‌کند، بدون آنکه نام او ذکر شود.

۲ـ۱. در سال ۱۳۸٤ آقای محسن کدیور مقاله‌ای با عنوان «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی» منتشر کرد. در یکی از پاورقی‌های این مقاله، از آقای

اکبر ثبوت به‌نقل‌از شیخ‌آقابزرگ، گزارشی مشابه گزارش فوق ذکر شده است؛[۱] با این تفاوت که به‌جای شش ایراد، از حدود ده ایراد سخن به میان آمده است؛ بدون آنکه محتوای ایرادها ذکر شود. طبق این گزارش، آقای ثبوت نقل می‌کند: شیخ‌آقابزرگ در پاسخ به این سؤال که چرا پیشوایان دینیِ مشروطیت و مشخصاً آخوند خراسانی، حکومت اسلامی بر پا نکردند و ادارهٔ حکومت را خود بر عهده نگرفتند، گفته بود:

> **مرحوم میرزای نایینی، عضو ارشد مجلس فتوای آخوند، به آخوند پیشنهاد می‌کند ایشان از تأیید حکومت مشروطه صرف‌نظر کنند و به‌جای آن برپایی حکومت اسلامی را وجههٔ همت خود قرار دهند و ادارهٔ حکومت را نیز خود بر عهده گیرند. مرحوم آخوند اظهار داشت: مگر نمی‌دانید که قبول پیشنهاد شما و سپردن حکومت به دست علمای دین، تبعات نامطلوبی دارد که اگر راهی برای گریز از آن تبعات پیدا نکنیم، ضررهای عمل به این پیشنهاد بسیار بیش از منافعش خواهد بود؟ آنگاه افزون از ده دلیل بر این مهم، یعنی تبعات منفی اقامهٔ حکومت اسلامی در عصر غیبت اقامه می‌کند.**

۳ـ۱. در سال ۱۳۸۵ کتابی با عنوان «*حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*» منتشر شد که مجموعهٔ مصاحبه‌هایی دربارهٔ آخوند خراسانی، به همراه برخی مقالات در آن درج شده بود. یکی از

---

۱. محسن کدیور، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی» در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، ص۲۵۰ و ۲۵۹.

مصاحبه‌ها، مصاحبه با آقای اکبر ثبوت بود. ایشان در این مصاحبه، ضمن معرفی خود و شیوهٔ تحقیق و نگارش دیدگاه‌های آخوند خراسانی و ملاقات‌هایش با شیخ‌آقابزرگ تهرانی، به ذکر مطالبی دربارهٔ مشروطه و آخوند خراسانی پرداخته است. پس از درج مصاحبه، بخشی از کتاب تفصیلی و در دست تدوین آقای ثبوت، دربارهٔ دیدگاه‌های سیاسی آخوند خراسانی ذکر شده است. در قسمتی از آن، از پاسخ‌های آخوند به انتقاد یکی از علمای مخالف مشروطه سخن به میان آمده و دو نقد از سوی آخوند به برقراری حکومت اسلامی و حاکمیت سیاسی فقیهان مطرح شده است.[۱]

۴ـ۱. در سال ۱۳۸۸ جزوه‌ای با عنوان «آراء آخوند خراسانی صاحب *کفایة الاصول* پیرامون تشکیل حکومت اسلامی» تکثیر و پخش شد. این جزوه به‌عنوان بخشی از کتاب تفصیلی در دست انتشار آقای اکبر ثبوت دربارهٔ دیدگاه‌های آخوند خراسانی و شاگردانش تنظیم شده است. در این جزوه آقای ثبوت، به نقل از آقابزرگ تهرانی پیشنهاد میرزای نایینی را به آخوند خراسانی، دربارهٔ تغییر موضع از مشروطه‌خواهی به حاکمیت ولایت فقیه و متقابلاً پاسخ‌های آخوند، در نقد این ایده مطرح کرده است؛ با این تفاوت که در این جزوه، تعداد دلایل بیشتر شده، به‌جای

---

۱. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۵۰۹ـ۶۰۴.

شش ایراد (که آقای تاج‌زاده ذکر کرده بود) و حدود ده ایراد (که آقای کدیور نقل کرده بود)، ۲۱ دلیل بیان شده است.[۱ و ۲]

---

۱. غیر از آنچه ذکر شد، از آقای ثبوت در برخی نشریات نیز مطالبی دربارهٔ آخوند خراسانی مطرح شده است و ایشان از انتشار کتابی دربارهٔ دیدگاه‌های آخوند خراسانی سخن گفته‌اند (برای نمونه، ر.ک: اکبر ثبوت، «داستان شیخ و آخوند: نقش فضل‌الله نوری و ملامحمدکاظم خراسانی در جنبش مشروطه»، ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، سال سوم، شمارهٔ ۵۸، (۲۰ مرداد ۱۳۸۷)، ص۱۱۴ـ۱۱۵).

۲. برای قضاوت بهتر دربارهٔ گزارش آقای ثبوت، به معرفی مختصر وی برمبنای آنچه خود در کتاب مجموعه مصاحبه‌ها و مقالاتِ ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*** گفته است، می‌پردازیم: ایشان در سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد. پس از گذراندن دورهٔ ابتدایی و متوسطه، در رشتهٔ حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد؛ اما «بیش از آنکه در کلاس‌های دانشکدهٔ حقوق حاضر» شود، «به‌عنوان دانشجوی غیررسمی در کلاس‌های دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی»، خصوصاً «در کلاس‌های فلسفهٔ اسلامی و فلسفهٔ جدید» حضور داشت. «به‌موازات دروس دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی، حدود هجده سال هم دروس حوزه‌ای را دنبال کرد». در این راستا توانست نزد بسیاری از علمای بزرگ تهران و نیز برخی استادان شاخص دانشگاه تهران در علوم مختلف شاگردی کند؛ همچنین با مسافرت به شهرهای دیگر ایران توانست از بزرگان آن مناطق که در علوم قدیم و جدید تبحر داشتند، استفاده نماید و مدت کوتاهی نیز در نجف از محضر علمای آن شهر، به‌ویژه شیخ‌آقابزرگ تهرانی ـ که آقای ثبوت نوهٔ برادر ایشان است ـ بهره برد. ایشان به فعالیت‌های سیاسی نیز در دورهٔ پهلوی پرداخت و دراین‌باره ـ به گفتهٔ خود ـ بارها به زندان افتاد یا تحت‌نظر قرار گرفت. با وجود ارتباط با گروه‌ها و گرایش‌های مختلف مذهبی، ملی و چپ، مبانی هیچ‌یک از آنها را به‌صورت دربست نپذیرفت. آقای ثبوت ←

ب) دلایل منتسب به آخوند

از میان چهار منبع ذکرشده دربارهٔ انتقادهای آخوند از حاکمیت سیاسی فقیهان، سه منبع (اول، دوم و چهارم)، به یک واقعه اشاره دارند و آن پیشنهاد میرزای نایینی و پاسخ‌های آخوند به وی است (هرچند تعداد دلایل در آن منابع مختلف ذکر شده است)؛ اما در منبع سوم، یعنی در نوشته‌ای که از آقای ثبوت در کتاب مجموعهٔ مصاحبه‌ها و مقالات «*حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*»، درج شده، به جلسهٔ میرزای نایینی و آخوند پرداخته نشده و در مقابل از جلسات دیگر آخوند که در یکی از آنها مسئلهٔ حاکمیت سیاسی فقیهان، توسط آخوند

مشاغل بسیاری را تجربه کرده است. مشاغلی که خود از آنها نام برده است، عبارت‌اند از: کار در دادگستری، تصحیح مطبعی در چاپخانه‌ها، کارشناسی فهرست‌نویسی و نسخه‌های خطی، مترجمی، روزنامه‌نویسی، تدریس به‌صورت خصوصی و عمومی در مقاطع مختلف در حوزه و دبیرستان و دانشگاه، سرپرست مرکز تحقیقات فارسی در هند و پاکستان و مشاور گروه فلسفهٔ بنیاد دایرةالمعارف. تحقیقات و تألیفات ایشان نیز همچون تحصیلاتشان در رشته‌ها و موضوعات مختلف بوده است: «تاریخ موسیقی، اصول فقه، فلسفه، سیاست، هندشناسی، تحلیل جنبش‌های فکری و اجتماعی، عرفان، حقوق، کلام، ادبیات و غیره». بیشتر آثار منتشرشدهٔ ایشان به‌صورت مقالات بلند تحقیقی بوده است. از جمله آثار غیرمنتشرهٔ وی، کتابی است دربارهٔ «دیدگاه‌های سیاسی ـ اجتماعی آخوند خراسانی و شاگردان او» (ر.ک: «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص ۵۱۰ـ۵۱۴).

به نقد کشیده شده، سخن به میان آمده است. با وجود آنکه نقدهای مطرح‌شده در این جلسه، به نوعی در گزارش از جلسهٔ میرزای نایینی با آخوند نیز ذکر شده است و از این زاویه ذکر مطالب به‌صورت جداگانه لزومی ندارد، بااین‌حال، به دلیل تفاوت در بیان مطالب و نیز برای آگاهی دقیق از شیوهٔ گزارش‌دهی آقای ثبوت، قسمتی از نوشتهٔ مذکور بیان می‌شود؛ سپس، خلاصه و چکیدهٔ مطالب جزوهٔ تکثیری، که در آن ۲۱ مورد از انتقادهای آخوند در مقابل پیشنهاد میرزای نایینی آورده شده است، ذکر می‌گردد.

یک) در کتاب مجموعهٔ مصاحبه‌ها

در بخشی از نوشته‌ای که به قلم آقای ثبوت به نقل از شیخ‌آقابزرگ تهرانی در کتاب مجموعهٔ مصاحبه‌ها و مقالات ««*حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*» آمده، چنین ذکر شده است: در گیرودار مبارزه با استبداد و کوشش برای استقرار مشروطه، یکی از علمای مخالف مشروطه نزد آخوند رفته و تلاش می‌کند که ایشان را متقاعد به جدا شدن از مشروطه‌طلبان نماید. او از آخوند سؤال می‌کند که آیا شما با اجرای قوانین شرع و حاکمیت شریعت مخالفید؟ پس از آنکه آخوند با تعجب جواب منفی داده بود، آن عالم گفته بود: اگر مخالف نیستید، پس چرا از حکومت مشروعه طرف‌داری نمی‌کنید و حتی اقدامات مشروعه‌طلبان را تخطئه می‌کنید؟ مرحوم آخوند درضمن پاسخ بسیار مفصل خود، می‌گوید:

... چه فایده‌ای دارد که بی‌آنکه امکانات لازم برای تحقق حاکمیت شریعت موجود باشد، اسم شریعت و مشروعه را بر روی حرکتی بگذاریم و بعد هم مثل مشروعه‌طلبان فعلی، هزار جور کار خلاف شرع بکنیم و شرع را در معرض بدترین اتهامات قرار دهیم و مردم را در شرایطی بگذاریم که نه فقط حسرت حکومت‌های غیرمشروعه، بلکه حسرت حکومت‌های کفر را بخورند و زبان حالشان این شعر ابوعطاء سندی باشد: «یا لیت جور بنی‌مروان عاد لنا   یا لیت عدل بنی‌العباس فی النار» و بگویند: «و ما جاء یوم ارتجی فیه راحه   فجربته الا بکیت علی امس»... . آیا عمّال این حکومت [= حکومت محمدعلی‌شاه که مشروعه‌خواهان از آن با عنوان حکومت مشروعه طرف‌داری می‌کنند] کامل‌ترین مصداق‌های این اشعار نیستند: «ظلموا الرعیه و استجازوا کیدها   و عدوا مصالح‌ها و هم اجراؤها / ساس‌الانام شیاطین مسلطه   فی کل مصر من الوالین شیطان»... . مگر بدون وجود مقتضیات و شرایط لازم، می‌توان حکومت اسلامی صالح و حقیقی بر سر کار آورد؟ اگر این امر ممکن بود، پس چرا پس از وفات پیامبرﷺ که عباس‌بن‌عبدالمطلب و برخی دیگر، از امیر مؤمنانؑ خواستند قیام کند و منصب خلافت را عهده‌دار شود، ایشان نپذیرفت و پاسخشان حکایت از آن داشت که اوضاع زمانه را برای این امر مناسب نمی‌داند و «مجتنی الثمرة لغیر وقت ایناعها کالزارع بغیر ارضه». چنان‌که امام حسنؑ نیز از خلافت کناره گرفت و در تعریف جهل فرمود: «سرعة الوثوب علی الفرصة قبل الاستکمال منها» و در تعریف عقل فرمود: «التجرع للغصة حتی

تنال الفرصة»... . اینک من هم می‌گویم: «جعل‌الله لکل شیء قدرا و لکل قدر اجلا». «اذا رمت الامانی قبل وقت   فلست بواجد تلک الامانی/ فقبل الوقت کان سؤال موسی   فکان جواب ذلک لن ترانی»... . در روزگار حاضر نیز من تشکیل حکومت حقّه را ممکن نمی‌دانم...؛ حتی اگر این فرض محال را بپذیریم که می‌توانیم در مملکتمان یک حکومت حقّه بر پا کنیم، در مورد ممالک دیگر حتی به‌عنوان فرض محال نیز چنین امیدی نمی‌توانیم داشته باشیم. بالعین و العیان می‌بینیم که حکومت‌های باطل روزبه‌روز قوی‌تر می‌شوند و به‌جای حق، مثل همیشه همچنان زور حاکم است: «الدهر کالدهر و الایام واحده   و الناس کالناس و الدنیا لمن غلبا». در این شرایط ما چه باید کنیم؟ جز اینکه قبول کنیم در عالم سیاست، خوب و خوب‌تر وجود ندارد که در جست‌وجوی آن باشیم؛ بلکه آنچه هست بد و بدتر است و به مصداق حدیث: «من ابتلی ببلیتین فلیختر ایسرهما»، ما باید برای فرار از بلای بزرگ‌تر بلای کوچک‌تر را اختیار کنیم... . اگر ما یک حکومتی با عنوان اسلامی و شرعی و مشروعه بر سر کار بیاوریم و زمام امور حکومت را هم به دست پیشوایان دینی بدهیم و اصرار داشته باشیم که تمام احکام اسلامی از جمله در مورد نامسلمانان و مخالفان اسلام و تشیع اجرا شود ــ چنان‌که این راه را در پیش گیریم ــ بر فرض هم که در داخل مملکت خودمان موفقیت‌هایی کسب کنیم، در خارج از مملکت خودمان با دو خطر بسیار بزرگ مواجه خواهیم بود: یکی اینکه رفتار ما خصوصاً در مورد مخالفان اسلام و تشیع و پیروان مذاهب

غیراسلامی و مسلمانان غیرشیعی، سرمشقی خواهد بود برای حکومت‌های نامسلمان و غیرشیعی در رفتار با مسلمانان و شیعیان...؛ یعنی هر اقدامی که در داخل مملکتمان در مورد غیرمسلمانان و غیرشیعیان بکنیم، باید منتظر باشیم که نظیر آن را حکومت‌های غیرمسلمان و غیرشیعی در مورد شیعیان و مسلمانان بکنند، هرچند به عقیدهٔ ما ظالمانه باشد. ما هم با توجه به وضعیتی که داریم، هیچ وسیله‌ای برای دفاع از آنان نداریم؛ پس وقتی امکان دفاع از همکیشان و هم‌مذهبان خود را در خارج از مملکتمان نداریم، تا آخرین حد امکان باید سعی کنیم که در داخل مملکت خود، دست به اقدامات حادی نزنیم که حکومت‌های غیرمسلمان یا غیرشیعی در مقام مقابله‌به‌مثل برآیند و همکیشان و هم‌مذهبان ما را در فشار بگذارند و بر آنان ستم کنند. ما باید بدانیم که «و من لا یصانع فی اموره کثیره یضرس بانیاب و یوطأ بمنسم». چنان‌که در دورهٔ صفوی، وقتی در داخل ایران فشار بر اهل سنت شروع شد و ایادی حکومت و وابستگان آن، مقدسات اهل سنت را به باد ناسزا گرفتند...، من وقتی این فجایع و کشتارها [= کشتار شیعیان توسط عثمانی‌ها] را در کنار فشارهای صفویان و وابستگانشان بر اهل سنت و توهین‌هایی که به مقدسات سنیان کردند، می‌گذارم، بی‌اختیار به یاد حدیث شریف امام باقر ؑ می‌افتم که: «یحشر العبد یوم القیامة و ما ندی دما فیدفع الیه شبه المحجمه أو فوق ذلک فیقال له هذا سهمک من دم فلان، فیقول یا رب انک لتعلم أنک قبضتنی و ما سفکت دما، فیقول بلی سمعت من فلان روایهٔ کذا و کذا فرویتها علیه فنقلت

حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها و هذا سهمک من دمه»؛ نیز این حدیث شریف به روایت صدوق از امام صادق ؑ: «یجیء یوم القیامة رجل الی رجل حتی یلطخه بالدم والناس فی الحساب فیقول یا عبدالله ما لی و لک فیقول اعنت علی یوم کذا و کذا بکلمة فقتلت». وقتی حتی نقل روایتی که به قتل یک بی‌گناه انجامد، موجب مسئولیت در برابر خدا و مشارکت در جنایتِ قتل شود، کارها و سخنانی که به کشتار هزاران شیعهٔ بی‌گناه انجامیده است، چه حکمی دارد؟... [ما] به همان اندازه و با همان لحنی که مخالفان خود و مخالفان دین و مذهب خود و مقدسات آنان را تخطئه می‌کنیم، باید اجازه دهیم که آنان نیز در مورد ما بدان‌گونه عمل کنند. از پیامبر ﷺ بشنویم که: «ما احببت أن یأتیه الناس الیک فأته الیهم وما کرهت أن یأتیه الناس الیک فلا تأته الیهم». از امیر مؤمنان بشنویم که خطاب به امام حسن ؑ می‌فرماید: «یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک وبین غیرک، فاحبب لغیرک ما تحب لنفسک واکره ما تکره لها...» (تا آنجا که می‌فرماید:) «واستقبح من نفسک ما تستقبح من غیرک وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک». در جای دیگر می‌فرماید: «ارض للناس ما ترضی لنفسک وآت الی الناس ما تحب أن یؤتی الیک». از امام حسن ؑ بشنویم که: «صاحب الناس مثل ما تجب أن یصاحبوک». از امام باقر ؑ بشنویم که: «قولوا للناس احسن ما تحبون أن یقال لکم». از امام صادق ؑ بشنویم که: «احبوا الناس ما تحبون لأنفسکم أما یستحیی الرجل منکم أن یعرف جاره حقه و لایعرف حق جاره». که در تمام این احادیث، دستور این است که نه‌تنها با شیعیان و نه‌فقط

با کلیهٔ مسلمانان، بلکه با همهٔ مردم جهان که مصداق ناس هستند، باید همان‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار کنند... .

ازطرف‌دیگر، این مسلم است که اگر ما حکومت دینی بر پا کنیم و پیشوایان دینی‌مان زمام امور حکومت را در دست گیرند و آنچه را حکام حکومتی شرع می‌دانند، اجرا کنند، نتیجه‌اش آن خواهد شد که در گوشه‌وکنار دنیا پیروان مذاهب غیراسلامی و نیز مسلمانان غیرشیعی هم ترغیب شوند که به‌جای حکومت‌های فعلی غیرمسلمان یا غیرشیعی، حکومت‌ها و قدرت‌های دیگری بر سر کار بیاورند که متکی بر تعصبات مذهبی غیراسلامی و حتی ضداسلامی و ضدشیعی باشند و زمام امور را به دست کسانی بسپارند که تعصبات مذکور چشم دلشان را صددرصد کور کرده و خصومتشان با ما و دین ما، صد درجه بیشتر از حکومت‌های فعلی باشد و جز به نابودی مطلق اسلام یا تشیع نمی‌اندیشند... حکومت‌هایی که با اتکا بر مذاهب غیراسلامی یا گرایش‌های مذهبی غیرشیعی بر سر کار آیند، نه‌فقط اسلام سیاسی و تشیع سیاسی، بلکه تمام ابعاد اسلام و تشیع را از میان خواهند برد و ما را به روزی می‌نشانند که بگوییم: «عتبت علی سلم فلما ترکته و جرّبت اقواما بکیت علی سلم». به‌هرحال، عاقلانه نیست که ما به نام تشکیل حکومت دینی و سپردن حاکمیت به دست رجال دین، موجب شویم که دشمنانی بسیار کینه‌توزتر از دشمنان کنونی‌مان به قدرت برسند و برای ما و همکیشان و هم‌مذهبان ما، خصوصاً آنها که در قلمرو حکومت ما نیستند، شرایطی بدتر از شرایط کنونی فراهم آید. در هر قدمی که

برمی‌داریم، باید همهٔ جوانب را ملاحظه کنیم واگرنه، به گفتهٔ شاعر عرب: «إن الزنانیر ان حرکتها سفلها   من کورها اوجعت من لسعها الجسدا».[1]

دو) در جزوهٔ تکثیرشده

در جزوهٔ تکثیری (منبع چهارم)، ۲۱ مورد به عنوان پیامدهای نامطلوب حاکمیت سیاسی فقیه، از نظر آخوند ذکر شده است. چنان‌که ذکر شد، این موارد، به‌نوعی دربردارندهٔ دلایل ذکرشده در مقالهٔ «انقلاب مشروطه و روحانیت» و نوشتهٔ درج‌شده در مجموعهٔ مصاحبه‌ها و مقالات «*حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*» نیز هست.

چکیدهٔ ۲۱ مورد مطرح‌شده در جزوه، ذکر می‌شود:

۱. تشکیل حکومتی برپایهٔ مذهب شیعه که در رأس آن عالمان شیعه باشند، موجب شکل‌گیری حکومت‌های متعصب دینی ضدشیعی در مناطق دیگر خواهد شد؛

۲. اگر علما عهده‌دار حکومت شوند، به دلایلی، به عامل مهمی در جلوگیری از مبارزه با فسادها تبدیل می‌شوند؛ ازجمله بدین دلیل که فسادها و کاستی‌های مربوط به حکومت را نمی‌بینند (چون انسان عیب خود را کمتر می‌بیند)؛

---

۱. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۵۳۹ـ۵۵۳.

٣. اگر عالمان در جای حاکمان قرار گیرند، ازیک‌سو سنگر مبارزه با فساد را از دست می‌دهند و ازسوی‌دیگر در جایی قرار می‌گیرند که مرکز نشر فساد است و خود فاسد می‌شوند؛

٤. ازآنجاکه فقیهان از فن سیاست بی‌بهره‌اند، حاکمیت سیاسی آنان، عمل بدون معرفت است که در اسلام از آن نهی شده است؛

٥. آنچه مطلوب است، تبعیت حکومت از دین است؛ اما با حاکمیت سیاسی فقیهان، حکومت اصل و هدف می‌شود و در نتیجه، دین تابع حکومت می‌شود؛

٦. انتظار مردم آن است که با حاکمیت سیاسی فقیهان، وضعیت جامعه مانند حکومت عدل امام زمان‌ؑ شود؛ در نتیجه با وجود برخی مشکلات و بی‌عدالتی‌ها در حاکمیت فقیهان، مردم در مورد اصل حکومت امام زمان‌ؑ و نیز در بقیهٔ مقدسات به شک می‌افتند؛

٧. درصورت حاکمیت فقیهان، به دلیل رقابتی که میان آنها برای دستیابی به مناصب و امتیازات حکومتی درمی‌گیرد، اعتقاد مردم به پیشوایان مذهبی، بلکه به اصل دین متزلزل خواهد شد؛

٨. لازمهٔ تصدی حکومت توسط فقیهان و روحانیان آن است که برای تمام مناصب مدیریتی، افراد آگاه از قوانین اسلام، متدین و کاردان وجود داشته باشند؛ درحالی‌که برای یک‌دهم مناصب موجود نیز، افراد واجد سه شرط مزبور، موجود نیست؛

٩. اگر حکومت به دست روحانیان بیفتد، خالی شدن حوزه و بر زمین ماندن مسئولیت‌های حوزوی و در نتیجه ضربه خوردن اسلام قطعی است؛

١٠. برای جلوگیری از سوءاستفادهٔ برخی اطرافیان و نزدیکان علما، نباید حکومت به دست علما بیفتد؛

١١. اگر مردم احساس کنند هدف علما دستیابی به قدرت است، اعتقادشان به خلوص نیت آنان سست می‌شود؛

١٢. امر حکومت و سیاست، با فریب‌کاری، دروغ‌گویی و استفاده از شیوه‌های نادرست پیوند خورده است؛ در نتیجه اگر فقیهان عهده‌دار حکومت و سیاست شوند، گریزی از این امور ندارند؛

١٣. تشکیل حکومت به دست فقیهان، میدان دادن به غریزهٔ ریاست‌طلبی است که مانع از شناخت حقیقت می‌شود.

١٤. [ولایت فقیه، حکومت مطلقه است] و «بنیاد حکومت مطلقه، ویران‌شدنی است»؛ زیرا این نوع از حکومت، منشأ فسادها و ظلم‌های بی‌حدوحصر است؛

١٥. اگر علما مدعی شوند که آیین اسلام و مذهب شیعه، بهترین طرح را برای سامان دادن به کلیهٔ امور دنیوی مردم آورده است و این طرح نیز در اختیار ماست و ما آن را اجرا می‌کنیم، مسئولیت همهٔ مشکلات و تباهی‌ها با آنها خواهد بود؛

١٦. برای تشکیل حکومتِ صالح، افزون بر صلاحیت حاکم، تشکیلات حکومتی نیز باید صالح باشد. امام صادق‌ؑ به‌جای پذیرش حاکمیت، به تعلیم و ارشاد بندگان خدا پرداخت تا سطح معرفت مردم بالا برود و وضع تشکیلات و نظم اجتماعی بهتر شود. علما نیز باید در وضعیت فعلی چنین کنند؛

۱۷. تشکیل حکومت کاملاً حقّه، هم از منظر عقلا غیرعملی است و هم کسانی که به منطق اهل‌بیت‌ﷺ ایمان دارند نمی‌توانند این ادعا را بپذیرند؛ زیرا امام صادق‌ﷺ به‌صراحت می‌فرماید: «ما یکون هذا الامر حتی لایبقی صنف من الناس الا قد ولّوا علی الناس حتی لایقول قائل انا لو ولینا لعدلنا»؛

۱۸. لازمهٔ سپردن حکومت به دست پیروان یک فقیه، جلوگیری از تفقّه و اجتهاد آزاد است و در نتیجه، ضربهٔ بزرگی به فقه و اصل مکتب شیعه خواهد بود؛

۱۹. اگر علما عهده‌دار حکومت شوند، دسترس مردم به آنها محدود خواهد شد و در نتیجه علما نمی‌توانند از مشکلات آنها آگاه شوند و در رفع مشکلات تلاش کنند؛

۲۰. اگر علما به دنبال کسب قدرت و حکومت باشند، لازمهٔ آن سرکوب سیاست‌مدارانی است که با شعار حکومت ملی و رهایی از استبداد، در مبارزه با استبداد در کنار علما بودند و این مسئله به جنگ داخلی و کشتار می‌انجامد؛

۲۱. مشاغل حکومتی، خواه‌ناخواه دل‌بستگی‌های دنیوی و مادی به دنبال دارد که تبعات آن، هم برای تقوا و عدالت فقیه خطر دارد و هم برای فقاهت و اجتهاد او.

بررسی گزارش

أ) بررسی سندی

ما به پنج دلیل نمی‌توانیم به گزارش آقای ثبوت اعتماد و اطمینان کنیم:

یک) ناسازگاری «گذشت زمان طولانی» و «دقیق بودن گزارش»

آقای اکبر ثبوت، مطالب مذکور را که ضمن گزارشی بسیار مفصل و همراه با جزئیات بسیار (روایات، اشعار، ضرب‌المثل‌ها، اسامی و واقعات تاریخی و...) است، در دههٔ چهل شمسی، از شیخ‌آقابزرگ شنیده و نوشته است. بنا به اعتراف خود ایشان، «در یورش‌های مکرر ساواک» در سال‌های ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۲ش، بسیاری از نوشته‌ها و آنچه از بزرگان به یادگار داشت، از دست رفت و ایشان نیز به دلیل «عمق فاجعه» و «کثرت گرفتاری» و «عدم فرصت» به «تحریر مجدد آنها نپرداخت». تا آنکه در سال ۱۳۵۹ش، مباحثات با برخی افراد، ایشان را »به یاد آنچه از شیخ‌آقابزرگ شنیده بود» انداخت و موجب شد «با کمک یادداشت‌های غارت‌نشده و آنچه از شنیده‌ها به یاد داشت»، مقالهٔ مفصلی در چند قسمت بنویسد. این مقاله به چاپ نرسید و «نسخهٔ پاک‌نویس‌شدهٔ آن، این‌قدر دست‌به‌دست گشت تا گم‌وگور شد». مجدداً ـ پس از حدود ۲۲ سال ـ در سال ۱۳۸۱ش، در جریان گفت‌وگو با برخی افراد، سخن به آخوند خراسانی و مشروطیت کشیده شد. این مسئله در ادامه موجب شد مقداری از پیش‌نویس مقاله‌ای را که در سال ۱۳۵۹ش نوشته بود، پیدا شود. «این‌گونه، طرح اولیهٔ کتاب دیدگاه‌های سیاسی ـ اجتماعی آخوند خراسانی و شاگردانش فراهم آمد» که مطالب و گزارش‌های ذکرشده، پاره‌ای از مطالب آن نوشتار تفصیلی است.

سؤال این است که چگونه می‌توان به چنین گزارش تفصیلی که تمام آن جنبهٔ نقلی و تاریخی دارد و آیات، روایات و اشعار و ضرب‌المثل‌های

بسیاری در آن ذکر شده است و ازسوی‌دیگر بسیاری از آن از بین رفته و مجدداً بازسازی شده است، اعتماد کرد؟ با توجه به اینکه آقای ثبوت، بر این نکته تأکید دارد که «هیچ نکته‌ای و حتی هیچ مستندی، اعم از آیه و روایت و شعر و ضرب‌المثل و... بر محتوای آنچه از شیخ‌آقابزرگ (و بزرگان دیگری که نام برده‌ام) شنیدم، نیفزودم».[1]

به‌عبارت‌دیگر، لازمهٔ پذیرش گزارش آقای ثبوت آن است که اولاً بپذیریم شیخ‌آقابزرگ حافظه‌ای خارق‌العاده داشته که پس از گذشت بیش از پنجاه سال (حدود ۱۲۸٦ تا حدود ۱۳٤۰ش)، مطالب و گفته‌های تفصیلی آخوند را در جلسات مختلف،[2] همراه با جزئیات ـ حتی ضرب‌المثل‌ها، اشعار، اسامی افراد، اماکن و نقل‌های موردی تاریخی که در بیانات آخوند مطرح شده‌ـ همچون یک ضبط‌صوت در خاطر سپرده و برای آقای ثبوت نقل کرده است؛[3] ثانیاً آقای ثبوت نیز چنان حافظهٔ

---

۱. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص٥٣٦ـ٥٣٧.

۲. مطالب آقای ثبوت از شیخ‌آقابزرگ، بسیار زیاد است. تنها یک مورد آن، که دربارهٔ پاسخ‌های آخوند به پیشنهاد نایینی است ـ و در جزوهٔ تکثیری آمده‌ـ در حدود ۳٥ صفحه (هر صفحه حدود ۳٥۰ کلمه) است.

۳. آقای ثبوت تصریح دارد که شیخ‌آقابزرگ، مطالب را از حافظهٔ خود بیان می‌کرد و مطالب آخوند را یادداشت نکرده بود. (ر.ک: «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص٥٣٦). ایشان با ذکر دو قضیه از شیخ‌آقابزرگ، از قوت حافظهٔ ایشان سخن گفته است و ←

محیِّرالعقولی دارد که پس از گذشت حدود چهار دهه و با وجود از بین رفتن بسیاری از نوشته‌های نقل‌شده، باز هم با جزئیات تمام، آن مطالب را در خاطر نگاه داشته است![1]

دو) ناسازگاری مطالب با روزگار آخوند

چنان‌که آقای ثبوت از قول برخی افرادی که مطالب و گزارش‌های ایشان را خوانده‌اند، می‌نویسد، «این حرف‌ها به آخوند و به روزگار او نمی‌خورد و متعلق به روزگار ماست».[2] درواقع، مطالب مذکور توسط کسانی می‌تواند مطرح شود که انقلاب اسلامی، دورهٔ جمهوری اسلامی و حاکمیت سیاسی فقیهان را درک کرده، با برخی نواقص و اشکالات این نظام مواجه شده باشند.[3]

→ تلاش دارد استبعاد طبیعی‌ای را که برای خوانندگان با مطالعهٔ گزارش‌های منتسب به آخوند پیش می‌آید، رفع کند؛ اما دو مورد ذکرشده، معمولی است و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند ثابت کند که حافظهٔ شیخ‌آقابزرگ، «حافظهٔ حیرت‌آور» و همچون یک ضبط‌صوت بوده است.

۱. توصیه می‌شود ـ. با توجه به نکات گفته‌شده‌ـ یک بار دیگر مطالبی که مستقیماً از نوشتهٔ آقای ثبوت در کتاب مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات «***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***» نقل شد، مطالعه شود.

۲. همان، ص٥۳۸.

۳. البته، این مطلب به معنای پذیرش ایرادات آقای ثبوت به دورهٔ جمهوری اسلامی نیست. در این زمینه در بخش پاسخ‌های حلی، مطالبی ذکر می‌شود. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که کاستی‌ها و ایرادات موجود در نظام جمهوری اسلامی، زمانی ←

ظاهراً به‌دلیل همین اشکال بوده است که آقای ثبوت، گفت‌وگوی مرحوم نایینی با آخوند و اشکالات متعدد آخوند بر عملی شدن ولایت فقیه را در نوشته‌ای که برای انتشار داده، ذکر نکرده است. آقای محسن دریابیگی که با آقای ثبوت مصاحبه نموده و نوشتهٔ ایشان را پس از مطالب مصاحبه ذکر کرده است، در پاورقی می‌نویسد:

> **آقای ثبوت در اصل نوشتهٔ خود، دیدگاه مرحوم آخوند را دربارهٔ شرایطی که با توجه به آن باید حکومت برپا کرد، به همراه شواهد تاریخی و... آورده؛ اما به درج آن در این مجموعه راضی نشدند و به حذف آن دستور دادند؛ زیرا از منظر ایشان مطالب باید پخته‌تر می‌شد تا تصور نشود این مطالب از خود نگارنده است.**[1]

روشن نیست منظور از «پخته‌تر شدن» یعنی چه؟ اگر گزارش، تاریخی است و ایشان مطالب را از شیخ‌آقابزرگ نقل می‌کند، پخته‌تر شدن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مگر بنا بود که تحلیل‌ها و دیدگاه‌های خود ایشان ذکر شود که نیاز به «پخته‌تر شدن» داشته است؟![2]

→

می‌تواند به مطالب مطرح‌شده در نوشتهٔ آقای ثبوت تفسیر شود که با انگیزه‌های مخالف نظام، قرائت و تفسیر شود؛ در غیر این صورت، نشان‌دهندهٔ ناتوانی ذهنی فرد در تحلیل درست و جامع مسائل جامعه است.

۱. همان، ص۵۳۸.

۲. در همین زمینه، شایان ذکر است: ۱. کتاب مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات «***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***»، که در آن گفت‌وگوی نایینی با آخوند خراسانی ذکر نشده، در سال ۱۳۸٦ منتشر شده است و جزوهٔ تکثیری که گفت‌وگوی

←

سه) سطحی بودن استدلال‌ها و ناسازگاری آن با مقام علمی آخوند

بسیاری از استدلال‌ها و نقدهای مطرح‌شده، سست، سطحی و عوامانه است و بسیار بعید است که آخوند خراسانی چنین استدلال‌های کم‌مایه‌ای را مطرح کرده باشد؛ به‌عبارت‌دیگر، فردی که کتاب دقیقی چون *کفایة الاصول* را نگاشته است، نمی‌تواند استدلال‌هایی چنین سطحی را مطرح کرده باشد. در بخش بررسی دلالی، به پاسخ استدلال‌ها پرداخته خواهد شد.

چهار) ابهام در گزارش

مطالب آقای ثبوت دربارهٔ کیفیت دریافت مطالب توسط شیخ‌آقابزرگ تهرانی ابهام دارد؛ اینکه آیا شیخ‌آقابزرگ خود در جلسه حضور داشته یا با واسطه شنیده است؟ آیا یک جلسه بوده است یا جلسات متعدد؟ آیا جلسه یا جلسات مذکور میان خواص بوده (مثلاً مجلس فتوای آخوند) یا جلسهٔ عمومی بوده است؟

→

مذکور و ایرادات ۲۱ گانهٔ منتسب به آخوند در آن آمده، دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۸۸ انتشار یافته است؛ ۲. با توجه به شخصیت، زندگی و توانایی‌های علمی آقای ثبوت ـ که قبلاً در پاورقی قسمت «نگاهی به منابع» ذکر شد ـ به دست می‌آید که ایشان اطلاعات عمومی گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف دارند و این امر با مسائل و مباحث متنوعِ مطرح‌شده در گزارش مستند به آخوند خراسانی، سازگاری دارد. استفاده از آیات و اشعار و ضرب‌المثل‌های گسترده نیز می‌تواند در همین راستا مورد توجه قرار گیرد.

از مطالب جزوهٔ تکثیری، برداشت می‌شود کـه اولاً شـیخ‌آقـابزرگ در مجلس فتوای مرحوم آخوند خراسانی بوده و پیشنهاد نایینی نیز در چنین مجلسی مطرح شده است؛ ثانیاً مطالب آخوند در جلسات متعـدد مطـرح شده است نه در یک جلسه؛ ثالثاً شیخ‌آقابزرگ نیـز حضـوراً جلسـات را درک کرده است. این در حالی است که در میان اعضای مجلـس فتـوای آخوند، نام آقابزرگ ذکر نشده است و اساساً آقابزرگ در آن زمان، دارای چنـین مـوقعیتی نبـوده اسـت؛ گرچـه ایشـان از شـاگردان آخونـد و مشروطه‌خواهان بود.

ابهام دیگر، دربارهٔ انتقادات منتسب به آخونـد در پاسـخ بـه پیشـنهاد میرزای نایینی است: در گزارش منبع اول (مقالهٔ آقای تاج‌زاده) ٦ نقد، در نقل منبع دوم (مقالهٔ آقای کدیور) حدود ۱۰ نقـد[1] و در منبـع چهـارم ۲۱ نقد ذکر شده است. چگونه می‌توان این تفاوت را روشن کرد!؟

ازسوی‌دیگر ـ بنا به نقل آقای ثبوت در نوشـتهٔ منـدرج در مجموعـه مصاحبه‌ها و مقالات ـ شیخ‌آقابزرگ از جلسهٔ دیگری یاد کرده اسـت کـه یکـی از علمـای مخـالف مشـروطه، دلیـل حمایـت نکـردن آخونـد از مشروعه‌خواهان را پرسیده است و آخوند شبیه به برخی از همان مطالبی

---

۱. تعبیر آقای کدیور «افزون از ده دلیل» است و به‌طور معمول، در چنـین تعبیرهـایی، دلایل بیش از یازده ـ دوازده مورد نمـی‌توانـد باشـد (ر.ک: محسـن کـدیور، «اندیشـهٔ سیاسی آخوند خراسانی» در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکـری و اجتمـاعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، ص۲۵۹).

که در پاسخ به پیشنهاد نایینی مطرح شده بود، ذکر کرده است. آیا آخوند در جلسات مختلف دربارهٔ حاکمیت سیاسی فقیهان سخن به میـان آورده و اساساً در فضای زمان مشروطه، چنین بحث‌هایی رایج بوده است؟

پنج) تناسب نداشتن زمان مشروطه با پیشنهاد حاکمیت سیاسی فقیهان

در عصر مشروطه، مسئلهٔ حاکمیت سیاسی فقیه، مسئلهٔ محـوری و مـورد نزاع نبوده اسـت و هـیچ گروهـی بـه ایـن موضـوع بـه عنـوان الگـویی اجراشدنی و برای عمل نگاه نمی‌کرد. مقصود جریان مشروعه‌خواه نیز از عنوان «مشروعه‌خواهی»، مسلماً حاکمیت سیاسی فقیه نبود؛ بلکه مرادشان تأکید بر شریعت، حاکمیت فقه شیعه در نظام مشروطه، نظارت علمـا بـر قوانین اساسی و مجلس شورا، جلوگیری از مفاسد دینـی و اخلاقـی (در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها) و مانند اینها بود. در این زمینه، لوایح متحصنین عبدالعظیم (انتشاریافته با مدیریت و نظارت شیخ‌فضل‌الله نوری)، به اندازهٔ کافی گویاست.[1]

به‌عبارت‌دیگر، آنها خواستار آن بودند که رویکرد نظام مشروطه، دینی و اسلامی باشد، نه غربی و مغایر با دین و شریعت. در هیچ‌یک از مطالب منتشرشدهٔ مشروعه‌خواهان، مطلبی دال بر آنکه آنهـا خواسـتار حاکمیـت عملی فقیهان باشند، نمی‌بینیم؛ البته برخـی سـخنان و نوشـته‌هـا از آنـان وجود دارد که به‌لحاظ نظری بر ولایت عامهٔ فقیهان تأکید می‌کند؛ اما این

---

۱. ر.ک: محمد ترکمان، ***رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامهٔ شیخ شـهید فضـل‌الله نوری***، ج ۱، ص ۲۳۱ـ۳۶۲.

مطالب به‌عنوان اشکالی بر نظام مشروطهٔ غربی مطرح می‌شد که پایهٔ مشروعیت خود را بر خواست مردم قرار می‌داد، نه آنکه آنان در مقام عمل درپی حاکمیت فقیهان باشند (تا به دنبال آن به آخوند و برخی از علمای دیگر نسبت داده شود که آنها مفاسد عملی بر این خواستهٔ مشروعه‌خواهان مترتب دانسته و با آن مخالفت نموده‌اند).

جالب است که آقای ثبوت، خود ـ به مناسبت بیان انگیزهٔ تحقیق دربارهٔ دیدگاه‌های مربوط به انقلاب اسلامی ـ می‌گوید: علمای مخالف مشروطه، «به‌جای آنکه در فکر تأسیس حکومت اسلامی به رهبری روحانیان باشند، راه چاره را همکاری با نظام سلطنتی و حمایت از آن در مقابل مشروطه‌خواهان دانستند».[1]

ب) بررسی دلالی (پاسخ به استدلال‌های ذکرشده)

با توجه به ایراداتی که ذکر کردیم، نمی‌توانیم ادعای آقای ثبوت را در نسبت دادن مطالب و استدلال‌ها به آخوند خراسانی بپذیریم. ما این استدلال‌ها را به خود آقای ثبوت نسبت می‌دهیم و به‌اختصار به پاسخ آنها می‌پردازیم.

چنان‌که گفته شد، تعداد قابل توجهی از استدلال‌ها و نقدهای مطرح‌شدهٔ آقای ثبوت، سطحی است. در پاسخ به آنها، ابتدا نکات و اصولی کلی ـ که برخی از آنها از بدیهیات عقلی و شرعی است ـ ذکر

---

۱. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۵۱۵.

می‌شود؛ سپس در ادامه، با توجه به این نکات، به ۲۱ مورد اشکال و استدلال آقای ثبوت، به‌اختصار پاسخ خواهیم داد:

۱. اسلامیتِ حکومت، امری تشکیکی و ذومراتب است؛ ۲. دفع افسد به فاسد در هر مرحله‌ای واجب است؛ ۳. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، بر همهٔ افراد جامعه ـ در چارچوب شرایط تعیین‌شده ـ واجب است؛ ٤. حضور معصوم‌علیهم‌السلام، علت تامهٔ رفع فساد نیست؛ چنان‌که در زمان حاکمیتِ (محدود) معصومان نیز مشکلات و مفاسد وجود داشت؛ ٥. فقاهت برای حاکمیت سیاسی در دورهٔ غیبت کافی نیست؛ بلکه دو شرط مهم «تقوا» و «آگاهی و مدیریت سیاسی» نیز لازم است؛ ٦. لازمهٔ حکومت اسلامی و ولایت سیاسی فقیهان، آن نیست که عالمان و روحانیان، عهده‌دار امور اجرایی شوند؛ ۷. لازمهٔ تکامل انسان و رسیدن به قرب خداوند، مبارزه با جنبه‌های مختلف و گوناگون نفس اماره، وسوسه‌های شیطان و مظاهر دل‌فریب دنیاست؛ ۸. روشنگری و آگاهی اذهان عمومی، از امور لازم در هر دوره و تحت هر شرایطی است؛ ۹. مصلحت و تقیه، جزئی از اصول اسلامی و مذهب شیعه است؛ ۱۰. سیاست، مساوی با فریب و دروغ و استفاده از روش‌های نادرست نیست؛ ۱۱. حاکمیت سیاسی فقیه، مطلقه (به معنای نبود هیچ قیدی) نیست؛ ۱۲. با حاکمیت سیاسی فقیهان، زمینهٔ بیشتری برای ترویج دین و نیز آشنایی با مشکلات مردم و رسیدگی به آنها فراهم می‌شود.

با در نظر گرفتن این نکات، به‌اختصار، پاسخ ۲۱ اشکال آقای ثبوت نسبت به حاکمیت ولایت فقیه ـ به ترتیبی که ایشان در جزوه آورده است ـ ذکر می‌شود:

۱. مطابق استدلال آقای ثبوت به اینکه «لازمهٔ تشکیل حکومت مبتنی بر حاکمیت فقیه، فشار بر شیعیان و شدت گرفتن تعصبات مذهبی در مناطق دیگر است»، اساساً هیچ حکومت دینی حتی در زمان معصومان نباید تشکیل شود؛ زیرا تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی موجب می‌شود اولاً حکومت‌های دیگر غیرحقّه نیز بخواهند بر مسلمانان و شیعیان فشار آورند و ثانیاً حکومت‌های دینی غیراسلامی و غیرشیعی شکل گرفته، تعصبات مذهبی شدت یابد! درحالی‌که باید گفت حکومت اسلامی، براساس اعتدال و عقلانیت پایه‌گذاری شده، بنایی بر تعصبات مذهبی ندارد تا موجب شکل‌گیری تعصبات مذهبی در مناطق دیگر شود. در همین زمینه، این نکته گفتنی است که مصلحت و تقیه جزئی از اصول اسلامی و مذهب شیعه است؛ طبعاً درصورت وجود خطر برای شیعیان در نقاط دیگر، حاکم اسلامی نمی‌تواند مثلاً حکمِ گرفتن جزیه از کفار اهل کتاب را اجرا کند؛

۲. اینکه گفته شد «حاکمیت سیاسی فقیهان، موجب جلوگیری از مبارزه با مفاسد می‌شود»، مبتنی بر عدم توجه به شرط عدالت و تقواست؛ زیرا یکی از شروط مهم برای فقیهی که عهده‌دار حکومت می‌شود، داشتن درجهٔ بسیار بالایی از تقواست. این ویژگی هم در ابتدا و هم در ادامهٔ حکومت لازم است و با از دست دادن تقوا، فقیه خودبه‌خود مشروعیت حکومت را از دست می‌دهد. طبعاً نهادی که مسئول معرفی فقیهِ حاکم است، باید عنصر تقوا را در فرد مورد نظر به دست آورد و در تداوم حکومت او نیز کنترل دقیقی بر این مسئله داشته باشد.

ازسوی‌دیگر، صرف‌نظر از نهاد مذکور، علمایی بیرون از دایرهٔ حکومت هستند که آنها نیز بر کار فقیه، نوعی نظارت دارند و به سبب تقوا و نیز وابسته نبودن به فقیه حاکم، می‌توانند ایراداتشان را مطرح کنند. از جهت سوم، هر مسلمان در هر مرتبه، وظیفه دارد به عنوان امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، با دیدن مفاسد حکومت به انتقاد از آن بپردازد. طبعاً در این زمینه ـ همچون همهٔ مسائل دیگر ـ نیاز به آگاهی‌بخشی و روشنگری مردم وجود دارد، تا اولاً بیان انتقادها، با آگاهی از همهٔ شرایط اجتماعی و نیز مراحل امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر صورت گیرد؛ ثانیاً مبارزهٔ مردم با مفاسد حکومت، به‌صورت مبارزه با اصل دین درنیاید؛

۳. در استدلال سوم (= اگر عالمان در جای حاکمان قرار گیرند، ازیک‌سو سنگر مبارزه با فساد را از دست می‌دهند و ازسوی‌دیگر در مرکز نشر فساد واقع می‌شوند) سه پیش‌فرض اشتباه وجود دارد: الف) شرط تقوا در فقیه در نظر گرفته نشده است؛ ب) سیاست و حکومت به‌صورت مطلق، مساوی با فساد دانسته شده است؛ ج) به سبب اینکه زمینهٔ فساد و گناه برای فرد پیش نیاید، نباید به اصلاحات در مسائل اجتماعی ـ سیاسی دست زد. بطلان این سه پیش‌فرض روشن است. اساساً طبق استدلال آقای ثبوت، افراد هرچه باتقواتر باشند، باید از امور حکومت دوری کنند و طبیعتاً امر حکومت را باید به افراد فاسق سپرد! همچنین طبق استدلال ایشان، به سبب اینکه زمینهٔ فساد برای فرد پیش نیاید، باید گوشه‌نشینی و عزلت‌گزینی (زندگی صوفیانه) را اختیار کرد؛ امری که به‌شدت در اسلام و تعالیم ائمهٔ معصوم نکوهش شده است؛

ازسوی‌دیگر، مطابق استدلال آقای ثبوت، تشکیل حکومت به دست معصومان ﷺ نیز امری نادرست بوده است؛ زیرا آنها به دنبال عهده‌دار شدن حکومتی بودند که ذاتاً آمیخته به نادرستی و «مرکز نشر فساد» است و طبعاً اصلاح‌پذیر نیست؛

٤. یکی از شرایط مهم فقیهِ حاکم، آشنایی با مسائل جهان و توان مدیریت جامعه است. در این صورت نمی‌توان گفت: «از آنجا که فقیهان از فن سیاست بی‌بهره هستند، پس حاکمیت سیاسی آنان، عمل بدون معرفت است»؛

٥. اینکه گفته شود: «با حاکمیت سیاسی فقها، حکومت اصل و هدف می‌شود و در نتیجه دین تابع حکومت می‌شود»، می‌تواند از دو مسئله نشئت گرفته باشد: الف) شرط تقوا برای حاکم در نظر گرفته نشده است و حاکم، مصالح شخصی خود را ـ در هنگام تضادـ بر تعالیم دینی مقدم می‌کند که در این صورت باید گفت، تقوا از مهم‌ترین شرایط رهبری فقیه است؛ ب) شاید منشأ چنین شبهه‌ای، صدور برخی احکام حکومتی است و چنین تصور شده است که در احکام حکومتی، تعالیم شرعی نادیده گرفته و زیر پا گذاشته می‌شود. در این صورت، پاسخ آن است که صدور احکام حکومتی درواقع نتیجهٔ تزاحم و تضاد عملی دو دستور شرعی با یکدیگر است. در بحث تزاحم، گفته می‌شود حکمی که مهم‌تر است، بر حکم دیگر مقدم می‌شود؛ مثلاً در شرایطی که فردی در حال غرق شدن است و لازمهٔ نجات او، استفاده از اموال دیگران و تصرف در مال غصبی است، باید در مال غصبی تصرف کرد و فرد را از غرق شدن

نجات داد. در بحث تزاحم در مسائل اجتماعی نیز، درواقع دو حکم کلی در مقام عمل، قابل‌جمع نیستند که باید حکم مهم‌تر را مقدم کرد؛ برای نمونه، اگر شرایطی به وجود آمد که لازمهٔ انجام دادن حج، سلطه و برتری کفر باشد، میان دو دستور شرعی در مقام عمل تضاد به وجود می‌آید: «وجوب انجام دادن حج» و «وجوب مقابله با سلطهٔ کفار». در این صورت، وجوب مقابله با سلطهٔ کفار که مهم‌تر است، مقدم می‌شود. طبعاً در برخی موارد، برای تشخیص اینکه کدام حکم مهم‌تر است و باید مقدم شود، افزون بر آگاهی دقیق از نصوص دینی، به تشخیص دقیق موضوعات و مصادیق نیاز است. این مسئله اقتضای آن را دارد که حاکم افزون بر فقاهت، آگاهی دقیقی از مسائل سیاسی ـ اجتماعی داشته باشد؛ امری که یکی از شرایط سه‌گانهٔ مهم فقیه حاکم به‌شمار می‌رود؛

٦. روشنگری و آگاهی اذهان عمومی، از امور لازم در هر دوره‌ای، به‌ویژه در شرایط تبلیغات ازسوی مخالفان علیه حکومت حقّه است. با آگاهی دادن به مردم است که می‌توان این تلقی افراطی را که «با حاکمیت سیاسی فقیهان، وضعیت جامعه مانند حکومت عدل امام زمان ﷺ می‌شود» برطرف کرد؛

٧. چنان‌که به‌صورت مکرر ذکر شد، از شرایط مهم فقیهِ حاکم، درجهٔ بالایی از تقواست. طبعاً این امر ـ در کنار آگاهی درست او از جامعه، جریان‌ها و افرادـ مانع از تکفیر و تفسیق دیگران بدون تحقق شرایط می‌شود. همچنین اینکه گفته شود «در حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، رقابت میان علما برای دستیابی به مناصب و امتیازات شکل

می‌گیرد»، مبتنی بر نبودن تقوا در میان آنان است. اساساً باید توجه داشت اختلاف میان علما ـ که در سطوحی از آن، امری طبیعی است ـ بیشتر نشئت‌گرفته از تفاوت نگاه و آشنایی آنها به موضوعات و مصداق‌هاست، و در وضعیت حاکمیتِ فقیهی که شرطِ «عدالت» و «آگاهی و مدیریت اجتماعی» را نسبت به دیگر علما در درجهٔ بهتر و بالاتری دارد (و در نتیجه از مقبولیت بیشتری در میان آنان برخوردار است)، زمینهٔ اختلاف کمتر می‌شود، نسبت به وضعیتی که حکومت حقّه بر سر کار نیست و فقیهان هریک بنا به تشخیص خود، در مقام اجرای احکام اسلامی و تصرف در امور عامه و حسبیه‌اند و به‌صورت طبیعی زمینهٔ بیشتری برای اصطکاک و تزاحم میان محدودهٔ فعالیت‌های آنان وجود دارد؛

۸. لازمهٔ حکومت اسلامی و ولایت سیاسی فقیهان، آن نیست که عالمان و روحانیان، عهده‌دار امور اجرایی شوند (گرچه در موارد خاص، لازم و واجب می‌شود). آنچه در حکومت اسلامیِ مبتنی بر حاکمیت سیاسی فقیه اهمیت دارد، ابتنا و ادارهٔ امور سیاسی ـ اجتماعی براساس فقه شیعه، مدیریت یک فقیه در رأس حکومت و اذن و اجازهٔ او در تصرفات عمومی است و این امر به دست گروهی محدود از علما تحقق‌پذیر است. طبعاً، روحانیان و عالمان دیگر ـ جز موارد لازم و ضروری ـ در عرصهٔ تحصیل، تبلیغ و تحقیق (البته در محدودهٔ وسیع آن که شامل مسائل و مباحث سیاسی و اجتماعی می‌شود) به فعالیت می‌پردازند و بیشتر مناصب اجرایی حکومت، به عهدهٔ افراد غیرروحانی آگاه به اسلام، مؤمن و کاردان گذاشته می‌شود. البته این افراد غیر

روحانی نیز در شرایط سه‌گانه، دارای مراتب مختلف و تشکیکی هستند و مسلماً نمی‌توان انتظار داشت که مدیران جامعه، در سه شرط مذکور، همانند امام معصوم﷣ یا در مرتبهٔ پایین‌تر، همانند فقیه حاکم باشند؛ به‌عبارت‌دیگر، حد اعلای سه شرط، در معصومان﷨، و در زمان غیبت، در فقیهان جامع‌الشرایط و به‌طور خاص در فقیه حاکم، وجود دارد؛ در نتیجه، لازمهٔ آنکه بگوییم مدیران جامعهٔ حکومت اسلامی در دورهٔ غیبت، باید دارای بالاترین مرتبه باشند، آن است که همهٔ این افراد، معصوم یا فقیه جامع‌الشرایط باشند! ازسوی‌دیگر، در همین زمینه، باید حکومت پیامبرﷺ و حضرت علی﷣ را یادآور شد که مدیران و مسئولان در دورهٔ حکومت آنها چه کسانی بودند و چه میزان از سه شرط را داشتند؟

۹. چنان‌که گفته شد، لازمهٔ حکومت ولایت فقیه، انجام دادن امور اجرایی به دست روحانیان نیست تا گفته شود «اگر حکومت به دست روحانیان بیفتد، خالی شدن حوزه و بر زمین ماندن مسئولیت‌های حوزوی و در نتیجه ضربه خوردن اسلام قطعی است»، بلکه می‌توان گفت با حاکمیت سیاسی فقیهان، زمینهٔ بیشتری برای ترویج دین به وجود می‌آید؛ چون رسیدگی به وضعیت حوزه‌های علمیه و زمینهٔ پرورش منظم و منسجم طلاب و روحانیان، از اولویت‌های حکومت اسلامی خواهد بود؛

۱۰. اینکه گفته شود: «جهت جلوگیری از سوءاستفادهٔ برخی اطرافیان و نزدیکان علما، نباید حکومت به دست علما بیفتد» ـ صرف‌نظر از

کم‌توجهی به عنصر تقوا و عدالت ـ لازمه‌اش آن است که در مورد معصومان ﷺ نیز چنین حکم کنیم؛ زیرا همچنان‌که آقای ثبوت در جزوه آورده است، برخی اطرافیان امیرالمؤمنین ﷺ نیز به دنبال سوءاستفاده از موقعیت حضرت بودند. به‌هرحال، زمینهٔ سوءاستفاده همیشه وجود دارد؛ باید افزون بر مراقبت و دقتی که خود علما در این زمینه دارند، نهادهایی برای نظارت و کنترل این مسئله به وجود آید. از این نظرگاه، می‌توان گفت در وضعیت شکل‌گیری نظام مبتنی بر ولایت فقیه، گرچه از جهاتی زمینهٔ سوءاستفاده برای برخی اطرافیان علما بیشتر فراهم می‌شود، اما ازجهت‌دیگر، به دلیل حاکمیت عدالت و به وجود آمدن نهادهای قانونی، شرایط بهتری برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ها حاصل می‌شود؛

۱۱. چنان‌که گفته شد، روشنگری و آگاهی اذهان عمومی، از امور لازم در هر دوره‌ای است. با روشنگری مردم ـ در کنار عملکرد مناسب فقیهِ حاکم ـ است که می‌توان به دست گرفتن قدرت را توسط فقیهان، با مقام اخلاقی و اخلاص آنها، قابل‌جمع دانست؛

۱۲. مساوی دانستن «سیاست» با فریب‌کاری و دروغ و استفاده از روش‌های نادرست، بسیار سطحی و برخاسته از ذهنی عوام‌گراست. امیرالمؤمنین ﷺ هنگامی که شنید برخی در مقام مقایسه، معاویه را هوشمندتر و سیاستمدارتر از آن حضرت می‌دانند، با تقسیم ضمنی سیاست به فریب‌کاری و روش مشروع ادارهٔ امور جامعه، فرمود: وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّى وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى

النَّاسِ... .[۱] اساساً لازمهٔ مساوی دانستن سیاست با فساد، آن است که بگوییم پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ با إعمال حکومت، دچار فساد شدند!

۱۳. لازمهٔ تکامل انسان و رسیدن انسان به قرب خداوند، مبارزه با جنبه‌های گوناگون نفس اماره، وسوسه‌های شیطان و مظاهر دلفریب دنیاست. دخالت نکردن در امور مادی و وظایف اجتماعی، به بهانهٔ حفظ تقوا و میدان ندادن به غریزهٔ ریاست‌طلبی، سخن صوفیان و مرتاضان است؛

۱٤. حاکمیت سیاسی فقیه، مطلقه (به معنای نبود هیچ قیدی) نیست؛ بلکه حکومتی است که اولاً در چارچوب احکام شریعت است؛ و ثانیاً عنصر تقوا ـ به همراه نهاد بیرونی ـ کنترل‌کنندهٔ حاکم است. نقش مردم نیز در این حکومت، در چارچوب تعالیم اسلام، به رسمیت شناخته می‌شود؛

۱۵. علما گرچه مدعی‌اند که «آیین اسلام و مذهب شیعه، بهترین طرح را برای سامان دادن به کلیهٔ امور دنیوی مردم آورده است»؛ اما نمی‌گویند «این طرح به‌صورت کامل نزد آنهاست و در مقام اجرای طرح کامل هستند»؛ بلکه آنها در مقام اجرای حد میسور و قدر مقدور تعالیم اسلامی و شیعی‌اند. طبعاً، این مسئله را باید همچون همهٔ مسائل لازم دیگر، به مردم آگاهی داد تا تلقی نادرست و خیالی از حاکمیت فقیهان نداشته باشند؛

۱٦. اینکه «برای تشکیل حکومت صالح، علاوه بر صلاحیت حاکم، تشکیلات حکومتی نیز باید صالح باشد»، امری درست است؛ اما این امر

---

۱. ***نهج‌البلاغه***، نسخهٔ صبحی صالح، خطبهٔ ۲۰۰.

تشکیکی و نسبی است و در اولین زمانی که شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی ممکن باشد، باید اقدام کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، دفع افسد به فاسد در هر مرحله‌ای واجب است. اگر بتوان ظلم و فساد را در دورهٔ غیبت، حتی به‌اندازهٔ یک درصد کاهش داد، واجب است چنین کرد. اقدام نکردن معصومانؑ از جمله امام صادقؑ برای حکومت نیز، به دلیل نبودن شرایط ابتدایی بود. اصولاً باید توجه داشت که حکومت اسلامی تشکیل می‌شود تا مردم صالح شوند؛

۱۷. هدف از تشکیل حکومت اسلامیِ مبتنی بر ولایت فقیه، اجرای احکام اسلامی و تعالیم شیعی درحد مقدور و میسور است و چنین امری، ممکن است. معنای روایت امام صادقؑ (=ما یکون هذا الامر...) نیز آن است که حکومت کاملاً مطلوب، در دورهٔ ظهور امام زمانؑ تحقق می‌یابد، نه آنکه به معنای دست نگاه داشتن از فعالیت‌های اصلاحی، به‌هراندازه که زمینهٔ تحقق آن فراهم است، باشد. اساساً باید متذکر شد، در حکومت معصومؑ نیز ـ غیر از زمان حضور امام زمانؑ ـ ظلم و ستم و فساد وجود داشت و چنین نبود که با ایجاد حکومت معصوم، همهٔ فسادها رخت بربسته باشد. علت این مطلب ـ چنان‌که آقای ثبوت خود گفته است ـ آن است که حکومت معصومان «با امکانات عادی باید اداره می‌شد، نه با معجزه و قدرت ماورای طبیعی».[1] به همین دلیل

۱. اکبر ثبوت، جزوهٔ «آراء آخوند خراسانی صاحب ***کفایة الاصول*** پیرامون تشکیل حکومت اسلامی»، ص۳۵.

است که ـ طبق اعتراف آقای ثبوت[1] ـ پیامبرﷺ به‌جای افرادی چون ابوذر، از افرادی چون خالدبن‌ولید و عمروعاص، و همچنین امیرالمؤمنینؑ به‌جای کسانی چون میثم تمار، از افرادی چون زیادبن‌ابیه در مدیریت جامعهٔ اسلامی استفاده می‌کردند. مطالعهٔ دورهٔ حکومت حضرت پیامبر، امیرالمؤمنین و نیز دورهٔ کوتاه حکومت امام حسن (که از میان معصومان تنها این سه توانستند مدتی حاکمیت سیاسی مسلمین را داشته باشند) به‌روشنی گویای آن است که در دوران حاکمیت آنها نیز ظلم و ستم و فساد از بین نرفته بود؛ گرچه این ظلم و فساد به‌هیچ‌وجه ریشه در رأس حکومت نداشت؛ بلکه ریشه‌ها و علل دیگری در جامعه داشت که تبیین و تحلیل این مطلب، نیازمند مجالی دیگر است؛

۱۸. اینکه گفته شود: «لازمهٔ سپردن حکومت به دست پیروان یک فقیه، جلوگیری از تفقّه و اجتهاد آزاد بوده و درنتیجه، ضربهٔ بزرگی به فقه و اصل مکتب شیعه خواهد بود»، چندان واقع‌بینانه نیست. صرف‌نظر از آنکه آقای ثبوت ـ همچون بسیاری اشکالات دیگر ـ در این مسئله نیز تقوا و عدالتِ فقیه را نادیده گرفته است، اتفاقاً، در نقطهٔ مقابل ادعای ایشان، به نظر می‌رسد با حاکمیت سیاسی فقیه، فضا و شرایط بهتری برای اجتهاد شیعه فراهم خواهد شد و به‌ویژه بسیاری از مسائل مورد ابتلا که در زمان حاکمیت طاغوت مجال بحث و نظر نیافته بود، فرصت طرح خواهد یافت؛

۱. همان، ص۸.

۱۹. با حاکمیت سیاسی فقیهان، نه‌تنها آگاهی آنها از اوضاع و مشکلات امت اسلامی ضعیف نمی‌شود؛ بلکه زمینهٔ بیشتری برای آشنایی با مشکلات مادی مردم و رسیدگی به آنها فراهم می‌آید؛ زیرا عنصر تقوا، در کنار لزوم آگاهی و مدیریت اجتماعی، مسلماً حاکم را به آشنایی بیشتر با مشکلات مردم و رفع آنها می‌کشاند؛ صرف‌نظر از آنکه فقیهانِ بسیاری بیرون از حاکمیت وجود دارند که مردم با آنها ارتباط دارند، و هم از این طریق نیز، مسائل و مشکلات به فقیه حاکم انتقال می‌یابد؛

۲۰. چنان‌که گفته شد، حکومت فقیهان، حکومت استبدادی نیست تا تعارض با طرف‌داران ضداستبداد و به دنبال آن سرکوبی و جنگ داخلی(!) لازم آید. حکومت اسلامی، خود حکومت مبتنی بر قانون (شریعت) و در تضاد با استبداد است. البته در حکومت اسلامی، فضا برای آزادی از نوع غربی آن، که مسائل اخلاقی زیر پا گذاشته شود یا ادیان و فرقه‌های باطل تبلیغ و ترویج شود، وجود ندارد. مجاز نبودن چنین آزادی‌هایی نیز از مسلمات دین اسلام است و به مسئلهٔ ولایت فقیه به‌صورت خاص ارتباطی ندارد؛

۲۱. گرچه مشاغل حکومتی، زمینهٔ دل‌بستگی‌های دنیوی را به همراه دارد؛ اما این بدان معنا نیست که گوشه‌نشینی و زندگی صوفیانه برگزیده‌شده، و وظایف اجتماعی کنار گذاشته شود؛ بلکه تکامل انسان در گرو مبارزه با همین دل‌بستگی‌هاست.

در پایان این بخش، ذکر دو مطلب دارای اهمیت است:

۱. چنان‌که خود آقای ثبوت یادآور شده است،[1] مطالبی که «در نقد نظریهٔ وجوب تفویض حکومت به علمای دین» ذکر شد، مربوط به مقام عمل است، نه نظر؛ یعنی «مشکلاتی است که به عقیدهٔ او در مرحلهٔ عمل به این نظریه، گریبان ما را می‌گیرد». حال اگر تجربهٔ چنین حاکمیتی با نظر منصفانه و نگاه جامع، نشان از موفقیت آن داشته باشد، طبعاً ایرادات مذکور درخوراعتنا نخواهد بود. در این زمینه، به نظر می‌رسد اگر یک بررسی جامع و منصفانه با در نظر گرفتن تمام مسائل (کاستی‌ها، امتیازات، شرایط داخلی و بیرونی و...) صورت گیرد، قطعاً در مقایسهٔ دورهٔ سی‌سالهٔ جمهوری اسلامی ایران با دوره‌های مشابه دیگر، موفقیت این دوره بیشتر خواهد بود؛ البته تردیدی وجود ندارد که نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، مواجه با برخی ضعف‌ها و آسیب‌ها بوده است که باید منصفانه و با هدف رفع آنها، مورد بررسی قرار گیرد؛ چنان‌که می‌بایست به چالش‌های احتمالی در آینده نیز پرداخته شده، در مقام چاره‌جویی آنها برآمد. طبعاً چنین رویکردی غیر از نسبت کذب، اشکال‌تراشی، مبالغه و بزرگ‌نمایی آسیب‌ها، مغالطه و استدلال‌های سطحی و عوامانه می‌باشد که متأسفانه آقای ثبوت در پیش گرفته‌اند؛

۲. آنچه گذشت، مربوط به انتقادات آقای ثبوت به حاکمیت سیاسی فقیهان بود؛ اما مطالب ذکرشدهٔ دیگر در کتاب مجموعه *مصاحبه‌ها و*

---

۱. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۵۳۵.

مقالات و نیز در جزوهٔ تکثیری ـ همچون نقدهایی که به عملکرد علما در دورهٔ قاجار در مسائلی چون جنگ‌های ایران و روس، مبارزه با بابیان و بهائیان و... وارد شده‌ـ باید در نوشتاری دیگر بررسی شود.[1]

۴ـ۳. تحلیل نوادهٔ آخوند

آنچه ذکر شد (= دو سند و یک گزارش شفاهی)، مهم‌ترین ادله‌ای است که ازسوی برخی نویسندگان، برای اثبات دیدگاه منفی آخوند خراسانی دربارهٔ ولایت عامهٔ فقیه و موکول شدن حاکمیت سیاسی جامعه به مردم، ارائه شده است. بااین‌حال، برخی گزارش‌ها، تحلیل‌ها و استنادات دیگر نیز وجود دارد که به‌نوعی می‌تواند شاهد و یا مؤید بر ادعای مذکور باشد. تلاش می‌شود موارد مهم از این تفسیرها و نسبت‌ها، ذکر و بررسی شود:

شیخ‌عبدالرضا کفایی (فرزند میرزااحمد کفایی و نوادهٔ آخوند خراسانی) در تحلیل اختلاف میان علما دربارهٔ مشروطه، مطالبی را

۱. برای اطلاع از دخالت و نقش فقیهان در جنگ‌های ایران و روس و پاسخ به برخی اتهامات مطرح‌شده در این زمینه، ر.ک: علی ابوالحسنی، ***تراز سیاست: جلوه‌هایی از سیاست و مدیریت شیخ انصاری***، ص۱۴۶ـ۱۶۴. همچنین برای آگاهی از تاریخچه و ماهیت فرقهٔ بابی و بهائی ـ که مبارزات علما با این دو فرقه نشئت‌گرفته از اقدامات تخریبی آنها و وابستگی‌شان به بیگانگان بودـ ر.ک: مقالات متعدد و تفصیلی در: ***تاریخ معاصر ایران*** (فصلنامه)، شماره‌های ۴۷ـ۴۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۷) و ۴۹ـ۵۰ (بهار و تابستان ۱۳۸۸).

به‌تفصیل بیان کرده و درضمن آن از مخالفت آخوند با حاکمیت سیاسی روحانیان و فقیهان سخن گفته است.[1] آقای کفایی دربارهٔ دسته‌بندی علما می‌گوید:

... یک دسته [از علما، و] در رأس آنها مرحوم آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، قائل به دخالت نکردن مطلق [در مشروطه] بودند (ولو بَلَغَ ما بَلَغَ؛ هرچه می‌خواهد بشود)، برای اینکه حریم روحانیت حفظ شود و روحانیت درگیر و آلودهٔ جریان‌های انحرافی نشود... نظر دوم که نظر مرحوم آخوند و همفکران ایشان بود، این بود که باید روحانیت در این جریان دخالت کند؛ هم به خاطر وظیفهٔ الهی که برای کمک به مردم مسلمان در رهیدن از زیر بار حکومت استبداد دارد و هم برای کنترل عوامل معارض با مذهب در جریان این انقلاب و حذف عامل دین‌ستیزی این جریان دموکراتیک، تا هم انقلاب را حفظ کند و هم عوامل ضدمذهب را کنترل نماید... جریان سوم که در رأس آن... شخصیت‌های برجسته‌ای، مثل مرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری و آخوند ملامحمد آملی و آخوند ملاقربانعلی زنجانی و میرزاحسن‌آقا مجتهد تبریزی بودند، معتقد بودند که روحانیت باید در این جریان دخالت کند؛ نه تنها به براندازی عامل دین‌ستیزی آن، بلکه بیش از این باید دخالت کند و خود متصدی تأسیس

۱. «مصاحبه با حجت‌الاسلام‌والمسلمین عبدالرضا کفایی»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۱۲۶ـ۱۴۰.

حکومتی اسلامی شود و به تعبیر آن روز، مشروطهٔ مشروعه تأسیس کند.[1]

مرحوم آخوند و همفکران ایشان با جریان سوم مخالف بودند و تأسیس حکومت مشروطهٔ مشروعه را برخلاف مصالح اسلامی می‌دانستند. اعتقاد این گروه از روحانیون که در صدر نهضت مشروطیت قرار داشتند، این بود که حکومت مشروطه باید حکومتی باشد متشکل از صُلحای ملت، به انتخاب اکثریت مردم، با نظارت روحانیت بر انطباق مصوبات مجلس قانون‌گذاری و بر انطباق عملکرد دولت مشروطه با احکام مذهب جعفری، بی‌آنکه در اجرا و مجاری حکومت دخالت مستقیم داشته باشد؛ چون عنوان حکومت مشروطهٔ مشروعه یا به تعبیر امروز، حکومت اسلامی، مختص است به حکومتی که معصوم در رأس آن حکومت قرار داشته باشد که تمام تصرفات هیئت حاکمه، ناشی از حقیقت شریعت و حاکی از متن دین و ملهم از تعالیم آسمانی باشد و این، به معصوم اختصاص دارد و بنابراین حکومتی می‌تواند مظهر اسلام باشد و به نام حکومت اسلامی، یا به تعبیر آن روزگار، مشروطهٔ مشروعه تلقی شود که تمام تصرفات آن

۱. آقای کفایی در قسمتی دیگر از مصاحبه‌شان، در توضیح عقیدهٔ دستهٔ سوم می‌گوید: «زعمای آن معتقد بودند که باید حکومت انقلابی تقویت شود و روحانیت نقش اساسی داشته باشد... به کمک مردم، حکومت مشروطه‌ای تأسیس کند که مشروعیت داشته باشد و به تعبیر امروز، تأسیس یک حکومت اسلامی دموکراتیک» (ر.ک: همان، ص۱۳۲ـ۱۳۳).

حکومت، با حقیقت شریعت منطبق باشد؛ چون روحانیت، مصون از خطا نیست و خطای او به حساب شریعت گذاشته می‌شود...؛ لذا مرحوم آخوند و همفکران ایشان، با این نظر مخالف بودند و معتقد بودند که تنها معصوم است که قول او و فعل او مصون از خطاست و بنابراین، فقط او می‌تواند حکومت تأسیس کند که برگزیده و انتخابی باشد.[1]

بررسی

تحلیل ذکرشده دربارهٔ دسته‌بندی و اختلاف علما دربارهٔ مشروطه، ظاهراً از این مسئله نشئت گرفته است که دربرابر ایرادات و اتهامات مطرح‌شده به علمای دورهٔ مشروطه، تفسیری از اختلاف علما که مناسب شخصیت والای آنان باشد، ارائه شود؛ اما این تحلیل، نه تنها برپایهٔ اسناد و شواهد تاریخی صورت نگرفته است؛ بلکه با مطالب مسلم تاریخی در تضاد است و این مسئله بر آگاهان و صاحب‌نظران تاریخ مشروطه پوشیده نیست:

اولاً مرحوم سیدیزدی، به گواهی اسناد متعدد تاریخی، به نهضت و نظام مشروطه بی‌اعتنا نبود؛ برای نمونه ایشان در ۲۵ محرم ۱۳۲۷ (تقریباً اواسط دورهٔ موسوم به استبداد صغیر)، با صراحت در پاسخ به سؤالی دربارهٔ موضعشان نسبت به مشروطه، می‌نویسد: «درصدد فحص از این امر مستحدث برآمده، از کسانی که حاضر و ناظر قضیه بوده‌اند، استفسار

۱. همان، ص۱۳۳ـ۱۳۴.

نمودم»؛ اما از آنجا که «سوای اخبار متعارضهٔ متناقضه که باعث مزید تحیر است، به دست نیامد... در تصویب و تکذیب آن متوقف می‌باشم».[1] بااین‌حال، در مقام عمل، بارها به انتقاد از مفاسد دینی و فرهنگی حاصل از وضعیت جدید پرداخت و نسبت به شیوع بدعت‌ها و کفریات که از نظر او، از مسئلهٔ آزادی در اشکال مختلف آن نشئت می‌گرفت، مواضع تندی اتخاذ کرد؛ برای نمونه، سه نامه و تلگراف مرحوم یزدی به ملامحمد آملی و سیدحسین قمی در دورهٔ تحصن مشروعه‌خواهی عبدالعظیم در اواسط سال ۱۳۲۵ شایان ذکر است.[2]

ثانیاً با توجه به آنچه در بخش اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی گفته شد، حمایت آخوند خراسانی از مشروطیت، علل متعددی داشت. به‌رغم آنکه یکی از علل حمایت، به مسئلهٔ عدالت و رفع ظلم بازمی‌گشت؛ اما اینکه «کنترل عوامل معارض با مذهب در جریان این انقلاب و حذف عامل دین‌ستیزیِ این جریان دموکراتیک» یکی از عوامل مهم حمایت ایشان از مشروطه باشد، از هیچ‌کجا به دست نمی‌آید.[3] به نظر می‌رسد

---

۱. علی ابوالحسنی، «مروری بر اندیشه و سیرهٔ سیاسی آیت‌الله صاحب عروه»، در: ***تاریخ معاصر ایران*** (فصلنامه)، شمارهٔ ٤٢ (تابستان ١٣٨٦)، ص١٩٢ـ١٩٣.

۲. محمد ترکمان، ***رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامهٔ شیخ شهید فضل‌الله نوری***، ج۱، ص۲٤۰، ۲٥٥ـ۲٥٦ و ۳۰٤ـ۳۰٥.

۳. روشن است که منظور، تأیید و همراهی آخوند با جریان مذکور نیست؛ بلکه مقصود آن است که انگیزه و عامل مشروطه‌خواهیِ آخوند، تعدیل و کنترل طیف منورالفکر نبود.

این تحلیل، تحلیلی پسینی است که برای توجیه و دفاع از عملکرد آخوند و برخی دیگر از عالمان مشروطه‌خواه ذکر می‌شود.

ثالثاً دربارهٔ دستهٔ سوم ـ صرف‌نظر از ایرادی که به یکسان دیدن علمای ذکرشده وجود دارد ـ سند و شاهدی نمی‌توان یافت که ثابت کند مقصود این علما از مشروطهٔ مشروعه، برقراری حکومت اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه باشد. شعار و خواستهٔ مشروطهٔ مشروعه، در زمانی (= اواسط دورهٔ مشروطهٔ اول تا اوایل استبداد صغیر) مطرح شد که افرادی چون شیخ‌فضل‌الله نوری، با پذیرش اساس و ساختار نظام مشروطه، خواستار آن بودند که قوانین اسلامی و فقه شیعه، محوریت داشته باشد و مفاسد عملی حاصل از نهضت مشروطه از میان برود و به‌طورکلی، رویکرد نظام تازه‌تأسیس، دینی و اسلامی باشد، نه غربی و مغایر با شریعت؛ به‌عبارت‌دیگر، مشروعه‌خواهی، ناظر به محتوای نظام مشروطه بود، نه قالب و ساختار آن. در این زمینه، لوایح متحصنین عبدالعظیم (انتشاریافته با مدیریت و نظارت شیخ‌فضل‌الله نوری)، به‌اندازهٔ کافی گویاست.[1] البته بعدها که در دورهٔ استبداد صغیر، عالمان مذکور به

---

۱. همان، ص۲۳۱ـ۳٦۲. نمونه‌هایی از مطالب لوایح ذکر می‌شود: «اختلاف، میانهٔ ما و لامذهبهاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند. چه بابیهٔ مزدکی‌مذهب و چه طبیعیهٔ فرنگی‌مشرب. طرف من و کافهٔ مسلمین اینها واقع شده‌اند و شب‌وروز در تلاش و تک‌ودو هستند که بر مسلمان‌ها این فقره را مشتبه کنند و نگذارند که مردم ملتفت و متنبه شوند که من و آنها همگی هم‌رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم» ←

(همان، ص۲٤٦). «مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدیﷺ؛ و مشروطیتی که خواسته شده است، باید در امور دولت باشد، نه در امور دینی. دین، مشروطیت‌بردار نیست؛ و همین‌طور غرض، رفع ید این فرقهٔ جدیدهٔ ضالهٔ مضله است که به‌عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند» (همان، ص۲٥۱). «... آیا این حوادث فوق‌العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه؟ احترام می‌کنیم و نمی‌گوییم این شرور و مفاسد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست؛ می‌گوییم اینها همزاد اوست. آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی به چه جهت و به کدام دلیل باید این همه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد... ما خود شرح می‌دهیم... در این عصرِ ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند...» (همان، ص۲٦٥). «... مدلول کلام مؤسسین این اساس [= نظام مشروطه] این است که: «هذا المجلسُ یأمرُ بالعدلِ و الاحسانِ» و «کلُّ مجلسٍ یأمرُ بالعدلِ و الاحسانِ، مفترضُ‌الطاعه»: «فهذا المجلسُ، مفترضُ‌الطاعـه» «کُلّویّةُ کبری، مطاع و مسلم؛ ولی ـ بالله ـ و الصغری کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا وَفِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ» (همان، ص۲۹۹. این مطلب به‌روشنی گویای آن است که اختلاف علما، نشئت‌گرفته از اختلاف در مصداق‌شناسی بوده است. «... تمام کلمات راجع است به چند نفر لامذهب بی‌دین آزادی‌طلب که احکام شریعت قیدی است برای آنها؛ می‌خواهند نگذارند که رسماً این مجلس مقید شود به احکام اسلام و اجرای آن» (همان، ص۳٤۱). «... قوّت اسلام، در این نظام‌نامهٔ اسلامی است. رفع گرفتاری‌های دنیای شما به همین نظام‌نامهٔ اسلامی‌است. ای برادر! نظام‌نامه، نظام‌نامه، لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی؛ یعنی همان قانون شریف که هزاروسیصدواندی است در میان ما هست و جملهٔ از آن اصلاح مفاسد ما می‌شود، در مرتبهٔ اجرا نبود؛ حالا بیاید به‌عنوان قانون و اجرا شود» (همان، ص۳٥٦).

انکار اساس نظام مشروطه و حمایت از محمدعلی‌شاه و طرح «عدالت‌خانهٔ کبری» پرداختند، شعار و خواستهٔ مشروطهٔ مشروعه، سالبه به انتفای موضوع شد؛ زیرا آنها اساس مشروطه را قبول نداشتند تا نوبت به تقیید آن به «مشروعه» برسد.

با توجه به نکات گفته‌شده، طبعاً آنچه دربارهٔ مخالفت آخوند با دستهٔ سوم، از جمله دیدگاه ایشان دربارهٔ ولایت فقیه، مطرح شده بود، قابل پذیرش نیست. درواقع آقای عبدالرضا کفایی، گرچه به‌عنوان نوادهٔ آخوند خراسانی، از مخالفت آخوند با حاکمیت و ولایت سیاسی فقیهان سخن می‌گوید؛ اما این مطالب، جنبهٔ گزارشی ندارد (تا گفته شود که دیدگاه آخوند خراسانی از خود آخوند نقل شده است و در نتیجه اعتبار دارد)؛ بلکه مطالب گفته‌شده، جنبهٔ تفسیر و تحلیل از دیدگاه آخوند است و در نتیجه، همچون دیگر تحلیل‌ها و تفسیرها، قابل‌خدشه و مناقشه است.[1]

---

۱. در همین زمینه، به نظر می‌رسد که آنچه آقای کفایی دربارهٔ «مخالفت آخوند خراسانی با حاکمیت سیاسی فقها» مطرح کرده است، احتمالاً متأثر از دو مطلب بوده است: ۱. تفسیرها و برداشت‌های ایشان از برخی اسناد مربوط به آخوند خراسانی (همچون دو سندی که ادعا شده است دلالت بر نفی ولایت فقیه دارند و در بخش‌های پیشین مورد نقد قرار گرفت)؛ ۲. بینش و دیدگاه سیاسی شخصی پدرشان (میرزااحمد کفایی) و برخی استادان حوزوی‌شان (که از عالمان کمتر سیاسی بودند).
در ارزیابی کلی از مطالب شیخ‌عبدالرضا کفایی دربارهٔ جنبه‌های مختلف حیات و اندیشهٔ آخوند خراسانی که در قالب برخی مقاله‌ها و مصاحبه‌ها انتشار یافته است (ر.ک: عبدالرضا کفایی، «شرح و بیانی مختصر و موجز از حیات و شخصیت آخوند

۵ـ۳. استدلال به تفسیر آخوند از اصل دوم متمم قانون اساسی

برخی نویسندگان با استناد به نامهٔ آخوند خراسانی و شیخ‌عبدالله مازندرانی به مجلس شورای ملی (در تاریخ سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۸) دربارهٔ معرفی بیست نفر از فقیهان به مجلس، برای اجرای اصل دوم متمم

←

ملامحمدکاظم خراسانی» و «مصاحبه با حجت‌الاسلام‌والمسلمین عبدالرضا کفایی»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۹ـ۱۶۱؛ «گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین میرزاعبدالرضا کفایی، نوهٔ آخوند»، ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، شمارهٔ ۵۸، ص۱۱۱ـ۱۱۳)، به نظر می‌رسد آنها را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. مطالبی که ایشان به نقل از منابع مکتوب ذکر می‌کند (مقاله‌ای که ایشان در شرح حال جامعی از آخوند نوشته است، عمدتاً چنین است و ایشان در پانوشت‌های هر بخش، به مآخذ اصلی مطالب تصریح کرده‌اند (بیشتر، از کتاب‌های ***مرگی در نور***، ***سیاحت شرق*** و ***المصلح المجاهد...***)؛ اعتبار این مطالب، طبیعتاً به میزان اعتبار منابع اصلی بازمی‌گردد؛ ۲. مطالبی که ایشان به‌صورت روشن از پدر یا برخی افراد دیگر شفاهی نقل کرده‌اند: این نقل‌ها ارزشمند است و اعتبار مطالب آقای کفایی (به‌عنوان نوادهٔ آخوند) نیز بیشتر در همین بخش است. البته اعتبار نقل آقای کفایی به معنای پذیرش اصل خبر و مطلب نیست؛ بلکه برای اعتبار مطلب و منقول، باید وثاقت فردی که آقای کفایی از آن فرد نقل کرده است نیز احراز شود؛ ۳. تحلیل‌ها و تفسیرهای آقای کفایی نسبت به جنبه‌های مختلف حیات و اندیشهٔ آخوند خراسانی، از جمله موضع مشروطه‌خواهی، اندیشهٔ سیاسی و مسئلهٔ ولایت فقیه: این بخش، اعتبار خاصی ندارد و باید همچون تحلیل‌های دیگر افراد، بررسی شود. در همین زمینه، اولاً ملاحظه شود که آقای کفایی برای تحلیل ارائه‌شده، اسناد، شواهد و دلایل تاریخی ذکر کرده است یا نه؛ ثانیاً این شواهد، به‌لحاظ سندی و تاریخی، بررسی و ارزیابی گردد.

قانون اساسی،[1] عقیده دارند: در این نامه، سه حوزهٔ «سیاسی»، «مالی» و «قضایی» از یکدیگر تفکیک شده است و تنها در بخش سیاسی است که فقیهان «هیئت نظار» حق دخالت دارند؛ آن هم فقط به این صورت که «رعایت انطباق قوانین سیاسیهٔ مملکت بر شرعیات» را بنمایند؛ اما حوزه‌ها و مسائل دیگر، خارج از کار فقیهان ناظر است.[2] تفسیری که از این نامه ارائه می‌شود، آن است که از نظر آخوند خراسانی (و شیخ‌عبدالله مازندرانی) ولایت و محدودهٔ تصرف فقیهان، عمومیت ندارد و تنها شامل یکی از حوزه‌های عمومی، آن هم به میزان نظارت بر تطابق مصوبات مجلس با شریعت است.

بررسی

در بررسی این تحلیل، باید گفت مسئلهٔ ولایت فقیه و مسئلهٔ اصل دوم متمم قانون اساسی، دو موضوع جدا از یکدیگرند و در نتیجه، نمی‌توان از تفسیر و برداشت آخوند نسبت به اصل دوم متمم قانون اساسی، دیدگاه ایشان را دربارهٔ محدودهٔ ولایت و اختیارات فقیهان به دست آورد. اصل دوم، فقط ناظر به کنترل و نظارت بر مصوبات مجلس است تا قانونی برخلاف شریعت وضع نشود؛ درحالی‌که مسئلهٔ ولایت فقیه

---

۱. ر.ک: عبدالحسین حائری (تدوین)، ***اسناد روحانیت و مجلس***، ج۱، ص۱۳ـ۱۶.

۲. داود فیرحی، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، در: ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، ص۲۱۳ـ۲۱۴.

دربارهٔ تصرف در حوزهٔ عمومی است و اثبات یا نفی این مسئله، ارتباطی با اصل دوم ندارد و جداگانه باید بحث و بررسی شود؛ چنان‌که در همین نامه، آخوند به‌صراحت، قضاوت را به‌عنوان یکی از سه حوزهٔ اصلی امور عمومی، وظیفهٔ فقیهان (نه مجلس و به تبع آن، هیئت نظار) دانسته است.

طبعاً، گسترهٔ بسیار وسیع امور عامه ازیک‌سو و لزوم وجود نظم و سامان و نبود هرج‌ومرج در مسائل عمومی ازسوی‌دیگر، اقتضای تفکیک وظایف در مقام عمل را دارد و نمی‌توان به صرف تفکیک مسئولیت‌ها در مقام عمل، استنتاج نظری نمود؛ چرا که مقام عمل، غیر از مقام نظر است؛[1] برای نمونه، امام خمینی؛ ـ که دیدگاه ایشان نسبت به ولایت عامهٔ فقیه کاملاً روشن است ـ در دورهٔ جمهوری اسلامی، دخالت‌های مسئولانی را که در قانون اساسی، شرط فقاهت برای آنها لحاظ و شرط شده است (همچون فقهای شورای نگهبان و شورای قضایی)، در مسائل خارج از حوزهٔ مسئولیت تعیین‌شده، نمی‌پذیرفتند. آیا می‌توان از این امر، نتیجه گرفت که امام خمینی، مخالف ولایت عامهٔ فقیهان بوده است؟!

۶ـ۳. نسبت کذب

در مقاله‌ای با عنوان «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، در مقام بیان اینکه

---

۱. تفکیک نکردن مقام نظر از مقام عمل، از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که در مباحث مربوط به بررسی دیدگاه اندیشمندان اسلامی به‌صورت عام و فقیهان شیعه به‌صورت خاص، دربارهٔ نظام سیاسی وجود دارد. نمونهٔ بسیار بارز و روشن این آسیب، کتاب ***نظریه‌های دولت در فقه شیعه*** است.

مجتهد خراسانی، منکر مشروعیت زمامداری سیاسی فقیه است، یکی از ادلهٔ آخوند، چنین بیان شده است:

از این نظریه [= ولایت فقیه بر امور مسلمانان] مبسوط‌الید بودن فقیه در دایر کردن حکومت به دست می‌آید و چون همواره بیش از یک فقیه عادل داریم، مداخلهٔ آنان در امور، موجب هرج‌ومرج می‌شود و شارع هیچ‌گاه حکم به هرج‌ومرج نمی‌دهد.[1]

چنین مطلبی در نوشته‌های آخوند وجود ندارد و احتمالاً، نویسندهٔ مقاله، این مطلب را از کتاب‌هایی همچون «*دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*» و «*نظریه‌های دولت در فقه شیعه*» گرفته و به آخوند نسبت داده است؛ البته نویسندگان این کتاب‌ها نیز از این نکته غفلت کرده‌اند که ولایت فقیه بر امور جامعه، واجب کفایی است و با عهده‌داری یک فقیه ـ به دلیل از بین رفتن موضوع آن ـ از دیگر فقیهان ساقط می‌شود و آنها باید مانند مردم دیگر مطیع فقیه حاکم باشند.

نویسندهٔ مقاله پیش‌گفته، در ادامه، یکی دیگر از ادله را از نظر آخوند، چنین ذکر می‌کند:

فقیه عادل، همچون پیامبر و امامان، معصوم نیست و سپردن جان و مال مردم به دست فردی جایزالخطا، نکته‌ای نیست که شارع به آن رضایت دهد.[2]

---

۱. جلال توکلیان، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، ***کیان***، شمارهٔ ۴۲، ص۴۷.

۲. همان، ص۴۷ـ۴۸.

این مطلب نیز در نوشته‌های آخوند موجود نیست و ازحیث استدلال نیز سطحی است؛ زیرا لازمهٔ آن، یا «انکار ضرورت حکومت» است یا «ترجیح حکومت فردی که اشتباه و فساد آن بیشتر است، بر حکومتِ فقیه جامع‌الشرایط که اشتباه آن به‌مراتب کمتر خواهد بود».

٤. جمع‌بندی

با توجه به آنچه ذکر شد، آخوند خراسانی در دلالت روایاتِ مورد بحث، به عمومیت ولایت فقیه، خدشه وارد کرده است؛ اما ازسوی‌دیگر دلالت این ادله را تا این اندازه می‌پذیرد که با توجه به مشخص نبودن متولی امور عمومی در عصر غیبت، قدر متیقن از کسانی که تصرفشان در این حیطه جایز است، فقها هستند؛ همچنین شاگرد و صحابی خاص آخوند، میرزای نایینی نیز در رسالهٔ *تنبیه الامه* ـ که آخوند آن را تأیید کرده و «به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن» توصیه می‌کند ـ به‌کرات و در موارد متعدد، تصرف در امور حسبیه به معنای عام را از اختیارات فقیهان بیان کرده، آن را از «قطعیات مذهب» ذکر می‌کند.

عملکرد آخوند خراسانی در نهضت مشروطه نیز می‌تواند مؤیدی بر مشروعیت تصرفات فقیهان در حوزهٔ عمومی و سیاسی باشد. چنان‌که در بخش حیات سیاسی آخوند گفته شد، ایشان در مراحل گوناگون مشروطه با عمل خود نشان می‌دهد که برای خود و هم‌مسلکانش، حق دخالت در امور مختلف سیاسی را به رسمیت می‌شناسد؛ هرچند مشروعیت چنین دخالت‌هایی، در مواد قانون مصوبه نمایندگان مردم گنجانده نشده باشد و ازاین‌رو، موجب خرده‌گیری طرف‌داران مکتب لیبرال دموکراسی شود.[1] تلگراف‌های متعدد آخوند به مجلس، به‌ویژه در مشروطهٔ دوم و صدور اوامر و نواهی در زمینه‌های مختلف، از جمله حکم به اخراج تقی‌زاده از

---

۱. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص١٤٥.

مجلس ـ با آنکه نمایندهٔ رسمی مردم بود ـ می‌تواند مؤید پذیرش مشروعیت تصرف فقیهان در حوزهٔ سیاسی توسط آخوند باشد.

اما آنچه در برخی تلگراف‌ها و گزارش‌ها آمده است و به‌ظاهر نشان می‌دهد آخوند، مخالف حاکمیت سیاسی فقیهان بوده و مشروعیت دخالت در امور عامه را به مردم داده است، دارای ایرادات سندی و دلالی است و نمی‌تواند ادعای مخالف را ثابت کند.

در همین زمینه و در تکمیل و جمع‌بندی مباحث این نوشتار، باید به دو نکته توجه کرد:

۱. چنان‌که ذکر شد، در عصر مشروطه، مسئلهٔ حاکمیت سیاسی فقیه، مسئله‌ای محوری نبوده است و هیچ گروهی به این موضوع به‌عنوان الگویی برای عمل نمی‌نگریست.[1] مقصود جریان مشروعه‌خواه نیز از عنوان «مشروعه‌خواهی»، مسلماً حاکمیت سیاسی فقیه نبود؛ بلکه ـ با توجه به قراین و شواهد بسیار همچون لوایح متحصنین عبدالعظیم ـ مرادشان تأکید بر شریعت، حاکمیت فقه شیعه در نظام مشروطه، نظارت علما بر قوانین اساسی و مجلس شورا، جلوگیری از مفاسد دینی و

۱. این مسئله، مورد اعتراف برخی نویسندگان و گزارشگرانی است که به دنبال انتساب «مخالفت با ولایت فقیه» به آخوند خراسانی بوده، تفسیری دموکراتیک از اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی ارائه می‌دهند (ر.ک: محسن کدیور، ***سیاست‌نامهٔ خراسانی***، ص‌بیست؛ «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، ص۵۱۵.

اخلاقی (در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها) و... بود؛ به‌عبارت‌دیگر، آنها خواستار آن بودند که رویکرد نظام مشروطه، دینی و اسلامی باشد، نه غربی و مغایر با دین و شریعت. در هیچ‌یک از مطالب منتشرهٔ مشروعه‌خواهان، مطلبی دال بر آنکه آنها خواستار تحصیل حاکمیت مستقیم و عملی فقیهان در آن شرایط باشند، نمی‌بینیم؛ البته برخی سخنان و نوشته‌ها از آنان وجود دارد که به‌لحاظ نظری بر ولایت عامهٔ فقیهان تأکید می‌کند؛ اما این مطالب به‌عنوان اشکالی بر نظام مشروطهٔ غربی مطرح می‌شد که پایهٔ مشروعیت خود را بر خواست مردم قرار می‌داد، نه آنکه در مقام عمل درپی کسب حاکمیت کامل فقیهان در آن شرایط باشند تا به دنبال آن به آخوند و برخی از علمای دیگر، نسبت داده شود که آنها مفاسد عملی بر این خواستهٔ مشروعه‌خواهان مترتب دانسته و با آن مخالفت نموده‌اند.

۲. علمای مشروطه‌خواهی، چون آخوند خراسانی، به‌ویژه در دورهٔ استبداد صغیر، به دلیل آنکه خود را درگیر و درتقابل شدید با استبداد می‌دیدند و دغدغهٔ اساسی آنها برقراری و استواری نظام مشروطه و مردمی بود، طبعاً گفتارها و نوشته‌های آنها بیشتر ناظر به مرحلهٔ عمل بود، نه مرحلهٔ نظر و واقع؛ در نتیجه، نمی‌توان برخی از مطالبی که به‌ظاهر نشان‌دهندهٔ دیدگاه آنان دربارهٔ مشروعیت تصرفات مردم در حوزهٔ عمومی است ـ بر فرض آنکه جنبهٔ صدوری آن مطالب مسلم گرفته شود ـ به مرحلهٔ نظر آنان سرایت داد.

منابع

۱. ***نهج‌البلاغه***، نسخهٔ صبحی صالح.

۲. آدمیت، فریدون، ***فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران***، چ ۲، پیام، تهران، ۱۳۵۵.

۳. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، ***طبقات اعلام الشیعه***، **نقباء البشر فی القرن الرابع عشر**، با تعلیقات سیدعبدالعزیز طباطبایی، قسم دوم و سوم، چ۲، دارالمرتضی للنشر، مشهد، ۱٤۰٤ق.

٤. ابوالحسنی (منذر)، علی، ***تراز سیاست:*** **جلوه‌هایی از سیاست و مدیریت شیخ انصاری**ﷺ، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۳.

۵. ــــــــــــــ ، «مروری بر اندیشه و سیرهٔ سیاسی آیت‌الله صاحب عروه»، ***تاریخ معاصر ایران*** (فصلنامه)، شمارهٔ ٤۲، تابستان ۱۳۸٦.

٦. اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن، ***خاطرات من یا تاریخ صدسالهٔ ایران***، ج ۱، کارنگ، تهران، ۱۳۷۹.

۷. افشار، ایرج (به‌کوشش)، ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده***، چ ۱، جاویدان، تهران، ۱۳۵۹.

۸ امین، محسن، ***اعیان الشیعه***، ج ۹، تحقیق و اخراج: حسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱٤۰۳ق.

۹. انصاری، مهدی، ***شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت***، چ ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷٦.

۱۰. تاجزاده، مصطفی، «انقلاب مشروطه و روحانیت»، ***آفتاب*** (ماهنامه)، سال سوم، شمارهٔ ۲۵، اردیبهشت ۱۳۸۲.

۱۱. ***تاریخ معاصر ایران*** (فصلنامه)، شماره‌های ٤۷ و ٤۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، ٤۹ و ۵۰ (بهار و تابستان ۱۳۸۸).

۱۲. ترکمان، محمد، ***رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات،... و روزنامهٔ شیخ فضل‌الله نوری***، ج ۱، مؤسسهٔ فرهنگی رسا، تهران، ۱۳٦۲.

۱۳. توکلیان، جلال، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، ***کیان***، شمارهٔ ٤۲، خرداد و تیر ۱۳۷۷.

۱٤. ثبوت، اکبر، «داستان شیخ و آخوند: نقش فضل‌الله نوری و ملامحمدکاظم خراسانی در جنبش مشروطه»، ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، سال سوم، شمارهٔ ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷.

۱۵. ـــــــــ ، جزوهٔ «**آراء آخوند خراسانی صاحب** *کفایة الاصول* **پیرامون تشکیل حکومت اسلامی**».

۱٦. جوادزاده، علیرضا، «بررسی چهار نظریه در تحلیل اختلاف سیاسی فقهای شیعه در نهضت مشروطیت»، ***آموزه***، کتاب پنجم، ۱۳۸۳.

۱۷. حائری، عبدالحسین (تدوین)، ***اسناد روحانیت و مجلس***، ج ۱، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۷٤.

۱۸. حرزالدین، محمد، ***معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء***، با تعلیقات محمدحسین حرزالدین، ج ۱ و ۲، مکتبة آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱٤۰۵ق.

۱۹. خراسانی، محمدکاظم، ***حاشیة کتاب المکاسب***، به‌کوشش سیدمهدی شمس‌الدین، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱٤۰٦ق.

۲۰. دولت‌آبادی، یحیی، ***حیات یحیی***، ج ۱ و ۳، چ ۲، عطار و فردوسی، تهران، ۱۳٦۱.

۲۱. رضوانی، محمداسماعیل، ***انقلاب مشروطیت ایران***، چ ۲، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۵۲.

۲۲. ***روزنامهٔ مجلس***، سال سوم، شمارهٔ ٦۳ (٦ محرم ۱۳۲۸) و ۱٤۰ (۱٦ رجب ۱۳۲۸).

۲۳. شریف‌کاشانی، محمدمهدی، ***واقعات اتفاقیه در روزگار***، به‌کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳٦۲.

۲٤. طباطبایی، جواد، «مشروطه بدون عینک ایدئولوژی (چرا مفاهیم در سرزمین ما دوام نمی‌آورند؟)»، ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، شمارهٔ ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷.

۲۵. عین‌السلطنه (سالور)، قهرمان‌میرزا، ***روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه***، به‌کوشش

مسعود سالور و ایرج افشار، ج۳، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.

۲۶. فتحی، نصرت‌الله (به‌کوشش)، ***مجموعه آثار قلمی ثقة‌الاسلام شهید تبریزی***، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.

۲۷. فیرحی، داود، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، در: ستاد بزرگداشت یک‌صدمین سالگرد نهضت مشروطیت (به‌کوشش)، ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، دانشگاه تهران و مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران، ۱۳۸٤.

۲۸. قوچانی، آقانجفی، ***برگی از تاریخ معاصر (حیات‌الاسلام فی احوال آیة‌الملک العلام)***، به‌تصحیح ر. ع. شاکری، هفت، تهران، ۱۳۷۸.

۲۹. کدیور، محسن، ***سیاست‌نامهٔ خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی***، کویر، تهران، ۱۳۸۵.

۳۰. ـــــــــــ ، «اندیشهٔ سیاسی آخوند خراسانی»، در: ستاد بزرگداشت یک‌صدمین سالگرد نهضت مشروطیت (به‌کوشش)، ***مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی***، دانشگاه تهران و مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران، ۱۳۸٤.

۳۱. ـــــــــــ ، ***نظریه‌های دولت در فقه شیعه***، چ ۷، نی، تهران، ۱۳۸۷.

۳۲. کسروی، احمد، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، چ ۱۹، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.

۳۳. کفایی، عبدالرضا، «شرح و بیانی مختصر و موجز از حیات و شخصیت آخوند ملامحمدکاظم خراسانی»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران، ۱۳۸٦.

۳٤. «گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین میرزاعبدالرضا کفایی، نوهٔ آخوند»، در: ***شهروند امروز*** (هفته‌نامه)، شمارهٔ ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷.

۳۵. مجیدکفایی، عبدالحسین، ***مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه***، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۵۹.

۳٦. مدرس تبریزی، محمدعلی، ***ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب***، ج

۱، چ ۲، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۳۵.

۳۷. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران، ۱۳۸٦.

۳۸. «مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالرضا کفایی» در: ***حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی***، به‌کوشش محسن دریابیگی، مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران، ۱۳۸٦.

۳۹. معلم حبیب‌آبادی، میرزامحمدعلی، ***مکارم الآثار در احوال رجال دورهٔ قاجار***، ج ۵، مؤسسهٔ نشر نفائس، اصفهان، ۱۳۳۷.

٤۰. ملکزاده، مهدی، ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، کتاب ششم، چ٤، علمی، تهران، ۱۳۷۳.

٤۱. موسوی اصفهانی کاظمی، محمدمهدی، ***احسن الودیعه فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه***، ج۱، المکتبة العربیة، مطبعة الایتام، بغداد، ۱۳٤۸ق.

٤۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، چ ۵، پیکان، تهران، ۱۳۷٦ و ۱۳۷۷.

٤۳. نامدار، مظفر، ***رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدسالهٔ اخیر***، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷٦.

٤٤. نایینی، محمدحسین، **تنبیه الامه و تنزیه المله**، به‌اهتمام سیدمحمود طالقانی، چ ۹، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۸.

٤۵. نجفی، و فقیه‌حقانی، موسی، موسی، ***تاریخ تحولات سیاسی ایران***، چ۲، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۱.

٤٦. نجفی، موسی، ***حوزهٔ نجف و فلسفه تجدد در ایران***، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ معاصر و مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۹.

٤۷. نظام‌الدین‌زاده، حسن، ***هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران***، به‌کوشش نصرالله صالحی، مؤسسهٔ نشر و پژوهش شیرازه، تهران، ۱۳۷۷.

نمایه‌ها

روایات

نام‌ها

کتب و مقالات

اماکن